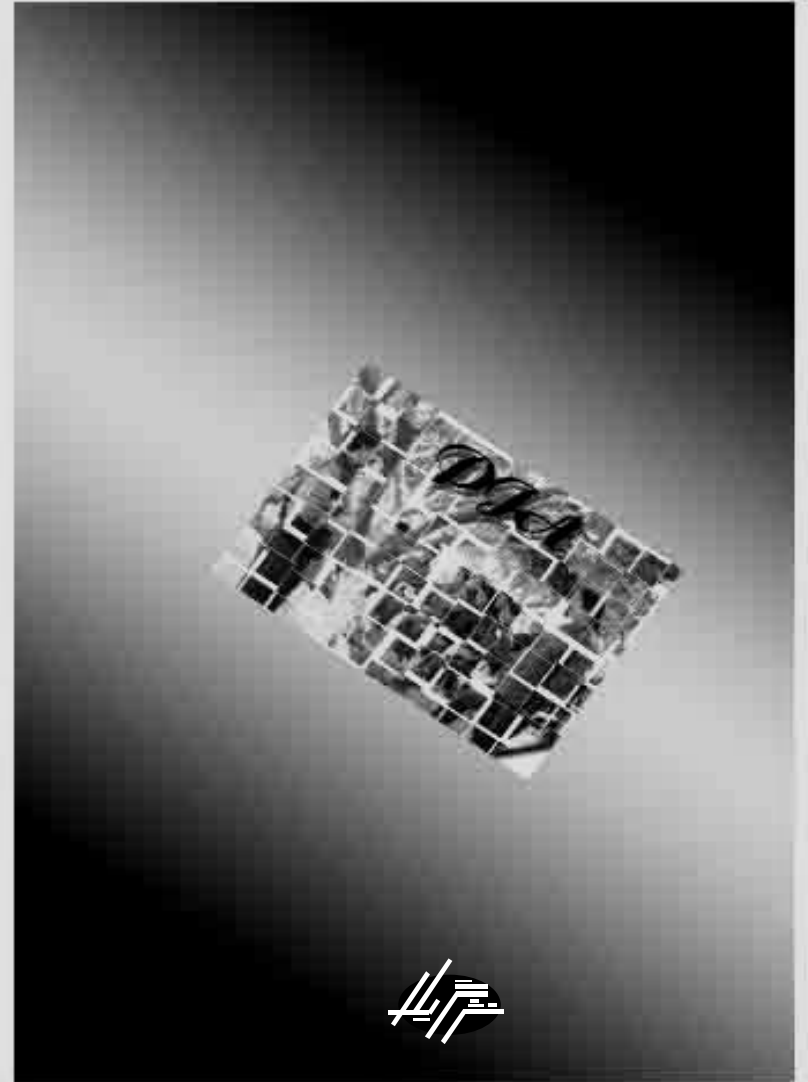


اعلامیه‌ی

قارداد

اجتهادی



فهرست

- آغاز سخن / 3
مبانی قرارداد اجتماعی: 1- فرد و جامعه / 29
2- جامعه / 32
3- دولت / 42
4- سیاست دمکراتیک / 44
5- حقوق / 45
6- علم و تکنولوژی / 48
7- اقتصاد / 53
8- فرهنگ / 55
9- هنر / 57
10- عقیده / 60
11- اخلاق / 63
نتیجه / 66

آغاز سخن

اعلامیه‌ی قرارداد اجتماعی

در طول تاریخ انسان همیشه هر جرقه‌ی فکری و روشنگری را در زندگی سیاسی اش منعکس ساخته است. از این لحاظ هر ارتقاء ایدئولوژیک در طی تاریخ انسانیت و هر مرحله‌ی جدید، نظم اجتماعی نوینی را به همراه داشته است. هر نظم اجتماعی نیز نیازمند قرارداد اجتماعی جدیدی است. عصر حاضر نیز به عنوان عصر روشنگری هزاران جرقه‌ی جدید را در مغز انسانی بوجود آورده است. خلقها از لحاظ ایدئولوژیک دوباره متولد می‌شوند. عصر حاضر، عصر رنسانس خلقها است. تمام این پیشرفتها شکل‌دهی دوباره به نظم اجتماعی را بر اساس معیارها و مبانی آزادی الزامی داشته و این به معنای تنظیم قرارداد اجتماعی جدیدی است. بی‌شک عصر ما نیازمند این قرارداد اجتماعی نوین می‌باشد. این قرارداد اجتماعی بر اساس نیاز، قابل تغییر و بازنگری بوده و دیدگاهی را گسترش می‌دهد که همگان بر اساس حیاتی مشترک زندگی را از آن خود دانسته و در واقع این به معنای همان دمکراسی است. چنین قراردادی مشخص کننده‌ی چارچوب مبارزاتی زنی است که در طی تاریخ تمدن همواره با تبعیض روبرو بوده و بعنوان اولین مظلوم در هیچ قراردادی جایی برایش تعیین نگردیده است. امروزه زن دوباره پای به صحنه‌ی تاریخ و حیات گذاشته است. این قرارداد در عین حال به معنای پسروی حکمرانی ایدئولوژیک، اتوریتیر و زورگویانه‌ی جامعه‌ی طبقاتی می‌باشد. بنابراین قرارداد اجتماعی زنان، به معنای آفرینش قراردادی برای جامعه‌ی آزاد است، پس در اینجا این سؤال مطرح است که: قرارداد زنان با جامعه‌ی آزاد به چه شکلی است؟ چرا قراردادی به این شکل لازم و ضروری است؟ مخاطبان این قرارداد چه کسانی هستند؟ این قرارداد به چه شکل در زندگی ما منعکس خواهد شد؟ بر اساس کدامین مبانی می‌خواهد اخلاق، فرهنگ، سیاست و هنر اجتماعی را تنظیم نماید؟

چه کسانی این قرارداد اجتماعی را عملی خواهند ساخت؟ کدامین ویژگیهای قرن، این قرارداد اجتماعی را اجباری می‌سازند؟ چرا زنان این قرارداد را مطرح ساختند؟ ما خواستار آنیم که راجع به این سؤالات با تمام زنان جهان به گفتگو بنشینیم و مشترکاً به آنها پاسخ دهیم.

محتوای این قرارداد اجتماعی بر اساس تنظیم صحیح و دوباره‌ی روابط میان فرد و جامعه می‌باشد. زیرا در این عصر بحران و بیچارگی اجتماعی به شکل متلاشی ساختن دنیای معنوی فرد و احساس بهبودی از سوی آن، ظاهر گشته است. فردی که برخوردار از نیروی آگاهی و امکانات مادی منشا گرفته از سطح پیشرفت علمی و تکنولوژی می‌باشد، انتقام هیچ انگاشته شدنش را در طی هزاران سال، با نادیده گرفتن جامعه می‌گیرد. گسست از جامعه‌ای که فرد را بوجود آورده است به معنای نادیده انگاشتن تمام ارزشهایی است که انسان را انسان ساخت. رد اجتماعی شدن - که باعث پیشرفت زبان و عقل انسان شد و آنرا به شکل موجودی مجزا در آورد - بیان حقیقت فردی است که آینده‌ای نامعلوم دارد.

یکی از اساسی‌ترین تضادهای جهان ما این است؛ که در بخشی از این جهان فردیت بدون هیچ حد و مرزی به اوج خود رسیده و در بخش دیگری از آن جامعه‌گرایی شدید - بدون آنکه از شدت خود بکاهد - به حیات خود ادامه می‌دهد. شکاف حاصله از این تضاد تنها محدود به ظهور فردی با آگاهیهای بسیار و عواطف ضعیف و ناچیز نمی‌باشد. بی‌کاری، افزایش جمعیت، جهانی شدن، تسلیحات هسته‌ای و آلودگی محیط زیست، موضوعاتی هستند که بر جامعه‌ی بشری فشار می‌آورند. از سوی دیگر امکانات حاصل از پیشرفت علم و تکنولوژی زندگی را به ارمغان آورده که پایان آن معلوم نیست. پارادوکس میان محدودیت حاصله از عدم حل مسائل و عدم محدودیت ناشی از پیشرفت تکنولوژی، افسانه‌ی قیامت را در اذهان زنده می‌کند. عدم توازن میان فرد و جامعه، طبیعت و تکنولوژی، خطراتی را بوجود آورده است که به تمامی می‌تواند زمینه‌ساز یک جهنم واقعی باشد. آیا انسانی که آتش را کشف کرد، بسوی آینده‌ای در حرکت است که نمی‌تواند جهت آنرا بشناسد؟ این سؤال همگان را مجبور می‌سازد که مسائل مربوط به خود را از نو مد نظر قرار دهند. همگان می‌پرسند که آیا جهان به کجا می‌رود؟ اما این سؤال به تنهایی جوابگوی نیازهای عصر ما نیست. باید روند موجود را متوقف ساخت و راه‌حلهایی برای مسائل موجود پیدا کرد. برای آنکه بتوانیم وقایع را به جهتی صحیح هدایت کنیم باید قبل از هر چیز بررسی کنیم که ما چگونه جهانی می‌خواهیم.

اجتماعی شدن، انسانی را که به تنهایی حیوانی ناتوان بود به موجودی تبدیل کرد که بر تمام نیروهای طبیعی حکم براند و مجزا از تمام انواع موجودات باشد. اجتماعی شدن، امری است که در سیاره‌ی ما تنها انسان قادر به انجام آن بوده و همگان بر این باورند که اگر اجتماعی شدن نبود انسان جز موجودی ناچیز در طبیعت نمی‌بود. اگر چگونگی پیشرفت فکر، زبان و عمل انسان درک نشود تمام تعریفهایی که از انسان و جامعه ارائه گردند، سطحی خواهند بود. بنابراین تمام تئوریه‌ها و تلاشهای چاره‌یابی مسائل برای حال و آینده‌ی زندگی انسان ناکافی خواهد بود.

اگر آغاز حیات انسانی و مراحل پیشرفت آن درک نشود و به سخنی دیگر سؤال "چگونه زیستیم؟" بی‌پاسخ بماند، سؤال "ما چگونه دنیایی می‌خواهیم" نیز به جوابی صحیح نخواهد رسید. آیا ما می‌خواهیم جواب "چگونه زیستن" را با داده‌های تاریخ نوشتاری بدهیم؟ و یا انسان بودن را تنها محدود به تاریخ نوشتاری آن سازیم. تاریخ نوشتاری، تاریخ جنگها، ویرانیه‌ها و دوره‌ی حاکمیت یک فرد، یک جنس، یک خدا و خدایانی است که بر جهان حکم رانده‌اند. اما باید دانست که انسانیت تنها محکوم

به این دوره‌ی تاریخی نبوده است. قبل از تاریخ تمدن نیز تاریخی بر اساس اجتماعی شدن انسان وجود داشته است که در آن عواطف انسان، در شرایط زندگی آزاد، عادلانه، برابر و بدون فشار شکل گرفته و انسان بر اساس حقیقت واقعی زندگی‌اش هویت خود را مشخص ساخته است.

این مرحله که در آن، زن با مرد و انسان با جامعه برابر بود و زبان شکلی شعر گونه داشت و الهه مادر دوست نزدیک انسان بود، فاقد تاریخی نوشتاری است. این تاریخ زیر بنا و منشایی برای جامعه‌ی طبقاتی بوده که خواسته‌های زنان، خلقها و تمام ستمدیدگان را نادیده می‌گیرد.

امروزه جهان ما بر اساس اولین تعاریف تاریخ نوشتاری با وجود تمام تحولات انجام شده در آنها، به حیات خرد ادامه می‌دهد. تحول از برده‌داری به فئودالیسم و از فئودالیسم به کاپیتالیسم این مسئله را در تمام جنبه‌های حیات انسانی حکم نموده است. بنابراین چگونگی شناخت مرحله‌ی کنونی تاریخ تمدن در این تعاریف که تمام این عصرها را سپری نموده است، نهفته است.

انقلاب روستائیشینی دوره‌ی نوسنگی - که نزدیک به 12 هزار سال قبل روی داد - عظیمترین گام در راستای اجتماعی شدن است. تاثیر آن بر پیشرفت انسانی را می‌توان در نهادهای مادی و معنوی و ساختار ذهنی انسان جست. امروزه ذهنیت زندگی آزاد و طبیعی که همگان طالب آنند، دوستی با طبیعت، ساختار روحی که تحت حاکمیت و تاثیر خدایان ترسناک نباشد، عواطف نیرومند مادری، امید به برابری زن و مرد، وسایل و دست آوردهای زراعت و رام کردن حیوانات که هنوز تمدن اروپا از آن استفاده می‌نماید، ایدئولوژیهای متکی بر این دست آوردها، مفاهیم و ساختارهای فکری و زبان، کشف معادن، همگی از نتایج انقلاب روستائیشینی و جامعه‌ی یکجانشین متکی بر آن می‌باشد. در جامعه‌ی نوسنگی ساختاری ذهنی و عواطفی بوجود می‌آید که گویی عصر آغازین زندگی فردوس گونه است. در این جامعه جایی برای خشونت و زور گویی سیستماتیک جهت یغما میان انسانها وجود ندارد. فرهنگ اساسی جامعه‌ی مادرسالاری بر پایه‌ی صلح استوار است. این جامعه با ذهنیتی متکی بر یغما و قتل عام یکدیگر، بیگانه است. آنچه که در خیالات و داستانهای بوجود آمده در تاریخ انسانی بر زبان می‌آید، بیانگر مبارزات انجام شده در روزهای سخت حاصل از تضادهای اجتماعی، به امید این روزهای برابر جامعه‌ی نوسنگی است. انسان نوسنگی به همان اندازه که روابط خود را با هم نوع خود گسترش داده است این روابط را با طبیعت و موجودات دیگر نیز ایجاد کرده است. افراط و تفریط، زیادروی و کاستی و یا زبردستی و بالادستی وجود ندارد. یکسانی برای تمام موجودات صادق است. این سیستم، سیستمی به خودی خود که فاقد هر گونه قانونی باشد، نیست. دیالکتیک حیات آن بر اساس داوطلبی، ابداع، زیبایی و انتخاب زیباترین‌ها است. بسان جهان ما هر چیز آماده نیست، نیروهای خدایی ترسناک، قوانین و هویتهایی که خواستار حاکم ساختن مطلق خویش‌اند، وجود ندارد. چیزهایی که در جامعه‌ی نوسنگی انسان را به خود وابسته می‌سازند، از سوی خود انسان انتخاب شده‌اند. این قوانین از توتم، تابو و ماناها تشکیل شده و باعث ادامه‌ی حیات و تامین زندگی مطمئن می‌شدند. این قوانین از سوی اراده‌ای ماورای انسان مشخص نمی‌شدند بلکه محصول تجربیات زندگی انسانها بودند. گسترش آنها به معنای تسلیم شدن در مقابل سرنوشت نبود. این قوانین جنبه‌ی خدایی نداشتند. انسان را به زندگی‌ای تشویق می‌کردند که متکی بر سیستم روابط متوازن داد و ستد بود. این سیستم، سیستمی را کد نبود بلکه پویا و دینامیک بود.

اگر چنین نمی‌بود انسان نوسنگی نمی‌توانست دست آوردهایی را بیافریند که تا این حد زمینه‌ساز تمدن شود. در این مرحله جستجوی دانش و تلاش برای پیشرفت از زمان حال کمتر نبود. تفاوت میان آنها در آن است که در زندگی نوسنگی، توانمندی ناعادلانه متکی بر فن آوری، تقسیم اجتماعی و خود مرکزینی وجود نداشت. جامعه بسیار زیبا، مطمئنتر و بیشتر قابل زندگی بود. هیچ نهاد و ساختاری سبب تهدید آزادی و حیات یک کلان نمی‌شود. بهره‌برداری به اندازه‌ی نیاز و عرضه‌ی محصول بر این اساس، عامل اساسی عدم بوجود آمدن حاکم و محکوم در دوره‌ی نوسنگی است. توتمها بعنوان هويت ویژه‌ی قبایل جنبه‌ای خدایی و ناشناخته ندارد. بلکه بیانگر هویت‌هایی هستند که شناخته شده می‌باشند و بعنوان تامین کننده‌ی نیاز تمام قبیله اشیائی مبهم نیستند. آنچه که تمام قبیله را به خود وابسته ساخته است، از سوی تمام اعضای قبیله قابل درک است. این سیستم، انسان نوسنگی را از انسان جامعه‌ی طبقاتی مجزا می‌سازد. نیروی اجتماعی با وجود آنکه بدون انسان کاری از پیش نمی‌برد اما او رابه فعالیت‌ی داوطلبانه، شناخت خویش و عشق نسبت به زندگی کشانده است. انسان و طبیعت دوست یکدیگرند. اجتماعی شدن در حال پیشرفت، ضامن آتیه‌ی انسان است.

اما چه اتفاقی روی داد که انسانهای دوره نوسنگی نظامی را که در آن ابداع، برابری و آزادی وجود داشت ترک کردند به جای آن نظام برده‌داری را قبول کردند؟ با وجود آنکه علم جامعه‌شناسی پیشرفت زیادی نموده است اما توان جوابگویی به این سؤال را ندارد. ما به خوبی می‌دانیم که اگر مبتکران عصر نوسنگی که زراعت و دامداری را توسعه دادند و روستاها را بوجود آوردند، وجود نداشتند انسانیت نمی‌توانست تا این حد پیشرفت نماید. مرحله‌ی نوسنگی زمینه‌ساز جامعه‌ی طبقاتی و تمام عصر تمدن برده‌داری است که با سومریان آغاز شد. اگر تلاشهای هزاران ساله‌ای را که تشکیل دهنده‌ی فرمول ژنتیکی اجتماعی انسانها است مدنظر قرار ندهیم، ارائه‌ی تاریخی صحیح غیر ممکن خواهد بود. تمدن برده‌داری سومر و نظام جوامع طبقاتی بعد از آن، با تکیه بر ارزشهای حاصله در جامعه‌ی نوسنگی برخاسته از هلال حاصلخیز در طی 10 هزار سال، توسعه یافتند. با قبولاندن نظام خویش بر اساس دست آوردهای آن و یا گاهی با استفاده از شدت و تجارب، فن آوری و علم مرحله‌ی نوسنگی را متعلق به خود ساخته و به شکل شغل‌های صنعتی نهادیه کردند، اینگونه ثروتی استثنایی جهت ادامه‌ی موجودیت خویش بدست آوردند. همانگونه که امروزه امپریالیسم آمریکا علیه خلقها اقدام می‌کند، خلقها و اقلیت‌های مرحله‌ی نوسنگی نیز در برابر پیشرفت تمدن برده‌داری سومر، میخکوب شدند. نظام کاهنی سومر بویژه در زمان آشور آنچنان ظلمی بر خلقها راند و آنها را تبعید نمود که هنوز تاثیرات خود را در ذهن انسان حفظ کرده است. این شیوه‌ی اولیه اما منظم حاکمیت و استعمار جامعه‌ی طبقاتی، تا به امروز پیشرفت کرده و ادامه داشته است. اگر در عصر حاضر نیز قتل عام انسان به شکلی منظم و برنامه‌ریزی شده به موازات پیشرفت فن آوری ادامه دارد به این دلیل است که این اعمال، بسان ژنی اجتماعی در حافظه‌ی جامعه باقی مانده و پیشرفت کرده است، از سوی دیگر، طبقات زیردست بیشتر ناتوان شده و با کاستیهای بسیار روبرو هستند. انسانیت هنوز نتوانسته است چرخ دیالکتیکی ظلم و استعمار را متوقف سازد. انسان می‌تواند اتم را تجربه نماید اما هنوز برای متلاشی ساختن این چرخ راهی طولانی در پیش دارد. جامعه نیازمند افراط و تفریط، زیاده‌روی و کاستی نیست. اگر این دو وجود نداشته باشند جامعه توازن بیشتر خواهد داشت. لازم است که نقش حیات نوسنگی در تاریخ انسانیت از هر لحاظ بررسی شود. زیرا که آلترناتیوی برای رنج‌های ایجاد شده توسط جامعه‌ی طبقاتی، نابرابریها، هویت‌های تحمیلی و نابودی محیط زیست است. بدون شک انسان عصر ما که در فضا به گردشهای توریستی می‌پردازد به اندازه‌ی زنی که اولین کوزه‌ی سفالی را ساخت، آزاد و سعادتمند نیست. زیرا

که پیشرفتهای تکنولوژیکی و عملی عصر ما علیه فرد و جامعه عمل می‌کنند. ایدئولوژیها، عادات و سنتهای زندگی و ساختار فکری که هزاران سال است توسط جامعه‌ی طبقاتی تولید می‌شوند آنچنان تخریباتی را بوجود آورده‌اند که حتی اگر انسان به سیاره‌ی جدیدی نیز فرار کند، بحرانهای موجود به آنجا نیز انتقال داده خواهد شد. نهادهای موجود، شیوه‌ی روابط و افکار حاکم تبعیض‌گرایانه، نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت.

در غیر اینصورت بدون احساس نیاز به سیاره‌ای جدید می‌توانیم جواب سؤال "آینده باید چگونه باشد؟" را بدهیم. جامعه‌ی عادل و برابر نوسنگی در تمام اعصار منبع امید ستمدیدگان و تمام مبارزان آزادی بوده است. در جهان امروز نیز آلترناتیو روابط مخرب و بی‌معنای انسان با هم نوع خویش و طبیعت، زندگی طبیعی نوسنگی می‌باشد. بعنوان مثال اصطلاح بهشت مرتبط با ذهنیت جامعه‌ی نوسنگی که در آن خشونت علیه خلقها انجام نمی‌گرفت و انسان، دوست و جزئی از طبیعت بود و برابری بر روابط حاکم بود، پیشرفت کرده است. تمدن رویای بهشت را که انعکاس صلح و برابری جامعه‌ی نوسنگی در حافظه‌ی انسان می‌باشد ربوده است، آنان را که قبل از جامعه‌ی طبقاتی وجود داشته‌اند بخارج از تاریخ تبعید نموده و بدین شکل تاریخ نوشتاری آغاز شد. تمام ارزشهای موجود را با ایجاد نهاد دولت به خود متعلق ساخته و بسان جانوری تمام گروههای قومی و فرد را بلعیده است. از لحاظ آزادی، وضعیتی برای انسان پیش می‌آید که بسیار ارتجاعی‌تر از عصر نوسنگی است. مسببان این وضعیت، با حيله و نیرنگ و با استفاده از ماسکهای ایدئولوژیک سیستمی را بر اساس نظام آسمانی و نمایندگان زمینی‌اش بوجود آوردند که هر چیزی را به قدر و سرنوشت انسان ربط می‌داد. این امر در ازای سقوط سطح آزادی انسان انجام شد. صاحبان نظام برده‌داری از سویی هر گفته‌ی خویش را بعنوان اراده‌ی خداوند معرفی نموده و از سوی دیگر انسانها در این نظام بندگانی بودند که بعنوان ابزار تولید حتی حق نداشتند صاحب سایه‌ی خود باشند. این امر نتیجه‌ی خیانت به اولین پیمان اجتماعی است که متکی بر برابری، عدالت و تقسیم یکسان بود. با بهم خوردن این قرارداد که متعلق به جامعه‌ی کمون اولیه بود، انسان نسبت به خود و طبیعت بیگانه گشت. در واقع بیان این مسئله که مقاومت خلقها از آغاز جامعه‌ی طبقاتی تا به امروز بر اساس نیاز به این قرارداد اجتماعی و مبارزه در راستای تحقق دوباره‌ی آن بوده است، گفته‌ای اشتباه نیست.

در جامعه‌ی نوسنگی در اطراف مادر - زن، نظام کمینال بوجود آمد. این نظام اجتماعی که می‌توان آن را سوسیالیسم اولیه نیز نامید با دولت بیگانه بوده و هزاران سال طول کشیده است. خمیر مایه‌ی اساسی انسانیت از این نظام بوجود آمده و این نظام با اصطلاح بهشت که در برگیرنده‌ی برابری و آزادی می‌باشد، از آن یاد شده است. جنبش آغازین و 300 ساله‌ی مسیحیت و خود عیسی، مظهر شفاف‌ی از سوسیالیسم دینی است. همچنین ظهور اسلام بعنوان نمادی از شیوه‌ی اشتراکی، با ایجاد برابری و احترام در میان اعضایش همچون یک خانواده است. امت به شکل خالص آن در واقع سوسیالیسم مرحله‌ی فئودالی است. آنان در رویاهای خود خواسته‌های آزادی و برابری را زنده ساخته‌اند. بر این اساس خدا و انسان را بسوی عشق سوق داده، رویای بهشت را پرورانده، آرزوهای برادری را زنده نگه داشته و آنها را به شکل سنتهای ادبی و اخلاقی نیرومند متحول ساخته‌اند. در مرحله‌ی این ادیان خوب بودن انسان بیانگر آزادی و برابری یعنی آرزوی دستیابی به جوهر نوسنگی است. در این مورد نباید مکاتب فلسفی را نیز فراموش کرد. مکاتب فلسفی نمادی از برخوردهای سوسیالیستی نیرومند بودند. احزاب فلسفی‌ای را بوجود آوردند که صدها سال پا برجا بوده و بسیاری از آنها در مقابل حملات وحشیانه قهرمانانه مقاومت کردند. می‌توان این مبارزات را که بر اساس آگاهی و عقیده‌ی انسان انجام شد، جنبشهای اجتماعی با محتوایی

آزادخواهانه و عدالت طلب نامید. حتی در مرحله ظهور کاپیتالیسم (یوتوپیا) و (سرزمین خورشید) رویای سوسیالیسم را زنده نمودند. در سایه‌ی رویاهای آزادخواهانه‌ای که کاپیتالیسم را بوجود آورد، جوامع و انسانهای بسیاری علیه دگماتیسم دینی مبارزه نمودند. آنان در راستای خواسته‌های فردی مبارزه نکردند بلکه برای برادری و آزادی جنگیدند. شعار اساسی انقلاب بورژوازی فرانسه (برابری، برادری و آزادی) بود. جنبش طبقاتی کارگران که مانیفست کمونیسم رهبر آن بود آخرین حلقه‌ی آزادی و برابری این زنجیر تاریخی است. نویسندگان مانیفست بر کاراکتر یوتوبیک جنبشهای قبل از خود آگاه بودند. به همین دلیل نیز اهمیت خاصی برای علمی بودن فائند. در اواسط قرن نوزدهم موضع‌گیری طبقاتی خود را از لحاظ عملی و ایدئولوژیک در انترناسیونالیسم اول و دوم اعلام نمودند. علمی بودن آنها و دفاع آنان از حقوق در هر شرایطی قابل احترام است و این جنبه‌ی پیامبرگونه‌ی کار است. بحثهایی بر اساس مناسب بودن استراتژی و یا عدم آن لائق این مراحل نیست. عیسی جز ایمان به ربش هیچ سلاح دیگری نداشت. اما در مقابل روم ایستاد. در وضعیتی نیست که به استراتژی و تاکتیک بیندیشد. اما جهت اقدام در راستای آزادی و انسانیت، لحظه‌ای تردید نمی‌کند اقداماتی اینگونه شایسته‌ی تقدیراند. از این لحاظ جنبش قهرمانانه‌ی بنیانگذاران سوسیالیسم نیز جنبشی مقدس است. پیروزی سیاسی و یا شکستی تلخ، در وهله‌ی دوم قرار گرفته است. برای اولین بار در تاریخ جمهوریهای آزادی و برابری ستمدیدگان برای مدتی دراز بر روی پاهای خود می‌ایستد. آنچه که خیال می‌شد در واقع شایسته‌ی آنها نبود.

هر چند این سیستم متلاشی نیز شده باشد اما این از اهمیت مبارزاتی میلیونها انسان زحمتکش و قهرمان با افکار سوسیالیسم علمی نمی‌کاهد. انسانیت بیشتر از قبل به بیان علمی از آزادی و برابری خواهد رسید. و در راه هموار شده به پیش رفته و به پیروزی خواهد رسید.

این خلاصه‌ی تاریخی از عصر نوسنگی تا مرحله سوسیالیسم علمی، نشان می‌دهد که زحمتکشان و خلقهای تحت ستم، بر اساس ایدئولوژی، جهت رسیدن به زندگی کمینال مبارزه کرده‌اند و دائماً متحمل زحمات بسیار شده و قهرمانانه مقاومت کرده‌اند، اگر اینان نظام بر حق خود را ایجاد نکرده‌اند عامل آن ضعف ایمان و یا کمی مبارزه نیست بلکه آنان هنوز به امکانات فن آوری که بتوانند توسط آن به اهداف مقدسشان برسند، دست نیافته‌اند. عدم پیشرفت تکنولوژی آنها را محکوم به تمدن جامعه‌ی طبقاتی کرده است. اما امروز ما بعنوان پیروان مبارزین آزادی و برابری که در طول تاریخ بی‌وقفه تلاش کرده‌اند، با بکارگیری فن آوری موجود به شکلی صحیح می‌توانیم نظام اجتماعی‌ای را بوجود آوریم که در آن برابری، آزادی، عدالت و صلح حاکم باشد. شرایط عینی و ذهنی آن، ساختار زیربنایی از لحاظ پیشرفت علمی - تکنولوژیکی و سطح آمادگی خلقها از هر زمان دیگری مهیاتر است. تنها چیزی که لازم است آن است که نیروهای آزادیخواه و دمکراتیک استراتژی، تاکتیک و شیوه‌ی مبارزاتی و سازماندهی صحیحی را اتخاذ کنند. متوقف ساختن چرخ هزاران ساله‌ی استعمار کار آسانی نیست. انسانی که می‌تواند اتم را بشکافد هنوز شیوه‌ی متوقف ساختن این چرخ را نیافته است اما باید دانست که قرن ما دارای امتیازی است که هیچ یک از مراحل اجتماعی واجد آن نیستند. عامل اساسی پیشرفت جامعه‌ی طبقاتی ضعف تکنولوژیک و بکارگیری انسان به عنوان ابزار بود. اما امروز این ضعف برطرف شده است، بنابراین وسعت فکری حاصل از انقلاب تکنولوژیک و امکانات زندگی مادی، زمینه‌ی آزادی و برابری را فراهم کرده‌اند. تاثیرات علم و تکنولوژی بر زندگی اجتماعی، فروپاشی نهادها و ارزشهای سنتی را در پی داشته است. تعمیر و

بازسازی سیاستهای مبتنی بر آن، جویبگوی استمرار حیات این نهادها نیست. جامعه نیازمند ارزشهای جدید، نهادها و قوانین تازه و به دیگر سخن محتاج قرارداد اجتماعی جدیدی است. بدون شک در حالیکه امکانات دستیابی به آزادی و برابری از هر زمانی بیشتر است نقش کسانی که در زیر بار نابرابریها له شده‌اند بارز خواهد بود. این نقش بر عهده کسانی است که ارزشهای نوسنگی را تا زمان حال حفظ کرده‌اند. مادران روستاهای نوسنگی، فرهنگ خاورمیانه و بین‌النهرین، نقش فعالی در جهت‌دهی به مرحله‌ی جدید خواهند داشت. اینان بیشتر از هر کسی نیازمند قراردادی اجتماعی هستند که تمام ارزشها و قوانین جدید را در برگیرند. اینان بعنوان اولین نیروهای بوجود آورنده‌ی اجتماعی شدن و اولین قرارداد اجتماعی، بدون شک قرارداد اجتماعی جدید را منطبق با محتوای قرارداد اجتماعی اولیه ایجاد خواهند کرد. هنگامی که انسان از محتوای قرارداد اولیه‌ی اجتماعی دوره‌ی نوسنگی دور شد، جامعه‌ی طبقاتی گسترش پیدا کرد. با توسعه‌ی تمدن جامعه‌ی طبقاتی، زنان و خلقها بیشتر به استعمار درآمدند و رنجها افزایش پیدا کرد. این دردها و استعمارها در طول تمدن جامعه‌ی طبقاتی، به اشکال مختلف و اسمهای متفاوت با قراردادهای یکجانبه تا زمان حال نیز ادامه دارد. درک صحیح اولین قرارداد اجتماعی و قراردادهای یک جانبه‌ای که بعدها به سه شکل متفاوت با دور شدن از محتوای آن بوجود آمدند حائز اهمیت بسیار است.

بعد از آنکه زن اولین هسته اجتماعی شدن را در مرحله نوسنگی ایجاد کرد، رفته رفته مرد را نیز به جامعه‌ی کوچکش راه داد و در آن شریک ساخت. هر چند این بسیار ابتدایی باشد اما می‌توان آنرا اولین شکل قرارداد اجتماعی به صورتی نانوخته خواند. در این مرحله زن، اول خود را تربیت می‌کند، به سخن دیگر اول با خود پیمان می‌بندد. برای آنکه بتواند بعضی از غرایز خود را کنترل کند، تابوهایی را ایجاد می‌کند. پس از اندکی پیشرفت، این تابوها را به مرد نیز می‌آموزد. انسان مذکر به شکلی شرطی، مرد جامعه‌ای می‌شود که از زن و کودکان تشکیل شده است. بدین شکل مادران نوسنگی که اولین قرارداد اجتماعی را ایجاد کردند، دست آوردها و پیشرفتهای فراوانی را برای انسانیت به ارمغان آوردند. مهمترین این دست آوردها اجتماعی شدن بود که مرحله‌ی گذار از شکل حیوانی به انسان می‌باشد. اگر غرایز کنترل نمی‌شدند انسان اجتماعی نمی‌شد. عامل اساسی این پیروزی اولین قوانین و تابوهای ایجاد شده از طرف زن بود که مردان نیز آنرا به اجرا در آوردند. مادران جامعه‌ی کمون اولیه، در مورد پرورش، روابط جنسی و بسیاری از جوانب زندگی مشترک در آغاز برای خود و بعدها برای مردان تابوهایی بوجود آوردند. این تابوها که جز اولینها بودند رفته رفته زمینه‌ی مشارکت مردان در جمع زنان را فراهم کردند. این قوانین به مرور زمان امکان زندگی مشترک هر دو جنس را فراهم کرده و جهت حفاظت از کودکان، جمع مادران را سازماندهی کرد. این جامعه‌ی اولیه‌ی انسانی که بر محوریت زن سازماندهی شد با قوانین جدیدی که مادران وضع کرده‌اند زمینه‌ی زندگی مشترک هر دو جنس را فراهم کرد.

این قرارداد تنها قراردادی میان زن و مرد نیست، زن در عین حال با طبیعت نیز قرارداد بسته است. توتم‌گرایی بعنوان عقیده‌ای که در آن ضرر رساندن به اشیاء اطراف که مقدس شمرده میشدند و ضرر رساندن به آنها فلاکت به بار می‌آورد باعث حفظ گیاهان و حیوانات بسیاری شد که برای ادامه‌ی حیات انسان لازم بودند. این تابوها که جهت ارتقاء جنس مرد برای زندگی‌ای مشترک و حفظ منابع طبیعی برای ادامه حیات بوجود آمده‌اند، قرارداد جامعه‌ی مادرسالاری هستند. قرارداد این زندگی مشترک تحولات مهمی را در شیوه‌ی زندگی جنس مرد و کاراگری که به موازات آن بوجود آمد ایجاد کرد. انسان در آغاز تنها برای حفظ بقای خویش به شکار می‌پرداخت و

شناختی از قوانین نداشت. اما با این قرارداد در چارچوبی منظم قرار گرفته و در زندگی مشترکی که توسط مادران ایجاد شد، عادات اجتماعی را آموخت. بدین شکل شیوه‌ی زندگی مرد به سوی اجتماعی شدن متحول شد و مرد دیگر بر اساس نیازهای گروه و قوانین آن به زندگی شکل داد. در تمام قراردادهایی که در طی تاریخ جامعه‌ی طبقاتی بر اساس بهم خوردن این اولین قرارداد بوجود آمدند، جایگاهی برای اراده‌ی ذاتی زنان وجود ندارد. در تمام مراحل جامعه‌ی طبقاتی قراردادهایی که با ترد اراده‌ی زن امضاء شده‌اند، زن را محکوم به بردگی عمیق ساخته‌اند. در مرحله‌ی کاپیتالیسم بعنوان اوج جامعه‌ی طبقاتی میتوان میراث و نتایج سه قرارداد بر اساس وابستگی زن را که طی هزاران سال بوجود آمده‌اند، مشاهده کرد.

اولین این قراردادهای، قرارداد میان دولت و جامعه است. هر چند این قرارداد در نتیجه‌ی اراده‌ی آزاد جامعه نیز بوجود آمده باشد اما در واقع قراردادی یک جانبه است. زیرا از سویی افراد را بعنوان موجودی یکسان و آزاد در برابر قانون نشان می‌دهد و از سوی دیگر در چارچوب آزادی و برابری شکلی، افراد را به دولت وابسته ساخته و این کار را مخفیانه انجام می‌دهد. بر اساس این قرارداد، جامعه در قبال دولت وظایفی دارد و دولت نیز در قبال جامعه عهده‌دار وظایفی است. بر اساس حقوق حاکم در این نظام، این قرارداد متکی بر اراده‌ی متقابل است. این قراردادی است که دولت و جامعه هر دو آن را قبول کرده‌اند. اما در واقع اراده‌ای در این بین مطرح نیست. بعنوان مثال جامعه نمی‌تواند نظامی جز نظامهای موجود را برگزیند بویژه ساختار دولت نظام سرمایه‌داری، سقوط اجتماعی و استعماری زیرکانه را جهت وابستگی به دولت اساس می‌گیرد. جامعه، انتخابی جز هماهنگی با حقوقی که از سوی دولت تنظیم شده‌اند را ندارد. «این قرارداد دولت را فراتر از طبقات قرار داده و آن را به موقعیت نمایندگی جامعه ارتقاء می‌دهد. بدین شکل پارادکس میان دولت و دمکراسی مخفی مانده و مانع از درک این پارادکس و سپری شدن آن می‌شود».

«در جامعه‌ی سرمایه‌داری، قرارداد اجتماعی، حاکمیت طبقاتی را به شکل حاکمیت اجتماعی فرمول بندی کرده و آن را به جامعه می‌قبولاند، با یک قرارداد ازدواج، شرایط ارتباط میان دولت و خانواده ایجاد شده و بکارگیری مناسب آن، دولت را در موقعیتی بالاتر از جامعه قرار می‌دهد». قرارداد اجتماعی ازدواج، در چارچوب برابری ظاهری میان زن و مرد بوجود آمده و به نظر می‌رسد که بر اساس اراده‌ی هر دو جنس بوجود آمده است. قرارداد ازدواج میان زن و مرد، تحت نام مقدس بودن خانواده غیر قابل تغییر بوده و در ظاهر اگر هر دو طرف به این پیوند راضی نباشند این قرارداد عملی نمی‌شود. یعنی اگر زن و یا مرد این قرارداد را قبول نکنند نهاد خانواده به زور تشکیل نمی‌شود. اما در واقع زن به طرز زندگی محکوم شده است که تنها با عرضه‌ی جنسیت خویش می‌تواند تشکیل زندگی دهد. این سیستم در حال حاضر نیز صادق است. هر چند سطح عملی ساختن آن در بعضی جاها فرق کند، اما این وحشت هنوز ادامه دارد. زن یا باید ازدواج را قبول کند و یا با استعمار و فشاری جداگانه روبرو خواهد شد. در جامعه تحت تجاوز جنسی قرار می‌گیرد و در خانواده، مرد بدون توجه به خواسته‌ی زن حق حاکمیت بر او را دارد. در بسیاری از نقاط جهان زنان در محیط خانواده تحت ضرب‌الشم قرار می‌گیرند. بر اساس قرارداد ازدواج این کار اشتباهی نیست، در حالی که اگر زن کوچکترین اشتباهی در اجرای این قرارداد مرتکب شود حتی ممکن است به مجازات مرگ نیز محکوم شود. در سطح بین‌المللی هیچ قراردادی جهت جلوگیری از این امر وجود ندارد. امروزه در هندوستان اگر جهیزیه‌ی دختران جوانی که ازدواج می‌کنند ناکافی باشد، شوهرش حق کشتن او را دارد. در نیجریه زنی به نام «آمنه» به دلیل آنکه مرتکب زنائی شده بود که برای مرد قانونی

است، سنگسار شد. اما هیچ قرارداد اجتماعی وجود ندارد که اقدام حقوقی‌ای را علیه این اعمال انجام دهد. اگر قوانینی نیز وجود داشته باشد نسبت به پیشرفتهای علمی عقب مانده و یا نسبت به قوانین منفعت طلبانه‌ی امپریالیسم در راستای گسترش فحشا و قوانین کریشه‌ای دینی کشورهای مذهبی، بسیار ضعیف می‌باشند. در جهان ما که منطق مردسالاری تمام نهادها را تحت تاثیر قرار داده، خانواده مرکز مالکیت خصوصی بوده و زن در وضعیتی اسفبار قرار دارد. هر چند این مرکز مالکیت خصوصی در ظاهر مجزا از سیاست، دولت و کل جامعه به نظر برسد اما در واقع مرکز حاکمیت ایدئولوژیکی نظام طبقاتی است. به همین دلیل نیز از سوی نظام یا قوانینی ویژه ضمانت می‌شود. در واقع هر چند قرارداد ازدواج در ظاهر بر اساس یکسانی و آزادی هر دو جنس تشکیل می‌شود و ویژگی‌ای دمکراتیک دارد اما در باطن همچنان که وابستگی فرد و جامعه به دولت و وابستگی دولت به طبقه‌ی حاکم توسط قوانین بر آن روپوش کشیده می‌شود، به همان شکل نیز استعمار زن توسط مرد و وابستگی آن به نظام مردسالاری، مخفی نگه داشته می‌شود. قرارداد موجود در جامعه حاکمیت طبقاتی را بعنوان حاکمیت اجتماعی نشان داده و بدین شکل آنرا قانونی می‌سازد. قرارداد ازدواج نیز حاکمیت مردسالاری را با حاکمیت طبقاتی یکی نموده و بعنوان جزئی از آن، قوانین حاکمیت را کامل می‌کند.

سومین قرارداد میان رنج و سرمایه است. این قرارداد، قرارداد کاری است که شرایط رابطه‌ی آزاد و برابر میان رنج و سرمایه را فراهم می‌سازد. قرارداد یا پیمان کار شرایط قانونی استعمار رنج و کار توسط سرمایه را فراهم می‌سازد. کارگر با اراده‌ی آزاد خود هر زمان که نیروی کارش را به سرمایه‌داری بفروشد، سرمایه‌دار با او پیمان می‌بندد. کارگر در مورد انتخاب خریدار نیروی کاری‌اش آزاد است. از این لحاظ هر چند این قرارداد، قراردادی داوطلبانه به نظر می‌رسد اما در واقع کارگر یا باید این قرارداد را قبول کند و نیروی کاری‌اش را بفروشد و یا باید گرسنگی و در نتیجه مرگ را قبول نماید جز این راه دیگری ندارد. در شرایطی که محکوم به وضعیت ایجاد شده از سوی سیستم حاکم است چطور می‌تواند با اراده‌ای آزاد، انتخابی داوطلبانه را انجام دهد.

هر چند شکل این سه قرارداد، شیوه‌ی استعمار آنها و طرز سرکوبشان و همچنین مخفی سازی وابستگیها در آنها با هم متفاوت باشد، اما در واقع جهت سازماندهی طبقاتی به شکلی ناپیدا و دو جانبه مکمل همدیگر هستند. در ذات تمام این قراردادها جهت توسعه‌ی جامعه‌ی طبقاتی می‌توان جنبه‌ی جهانی و عمومی آنها را مشاهده کرد. تمام آنها از سویی با زن در ارتباطند، هر چند در قرارداد ازدواج فشار برجنس زن به شکلی آشکارا دیده شود اما در تمام قراردادها فشار و سرکوب زن وجود دارد و هر چند مردان جز عده‌ای محدود همگی به این سیستم وابسته باشند اما در واقع زن بعنوان جنس دوم تحت سرکوب و فشار بیشتری قرار دارد. تمام قراردادهایی که تا به امروز بوجود آمده‌اند در راستای حاکمیت حکام بر زیردستان بوده و هدف آنها روپوش کشاندن بر استعمار آنها بوده است. هر چند در طول تاریخ مقاومت‌های بسیاری جهت پایان دادن به این قراردادها انجام شده باشد اما هنوز این قراردادها پا برجا هستند. در این قراردادها زن با اراده و خواسته خویش مشارکت نکرده است. به همین دلیل نیز تمام نهادهایی که این قراردادها را پیاده می‌کنند و با حقوق پیوند میدهند، دمکراتیک نیستند. به همین دلیل نیز دمکراتیزه کردن خانواده، جامعه، سیاست، دولت، و حقوق بر اساس شناخت و مد نظر قرار دادن اراده‌ی زنان، مبنای اساسی قرارداد اجتماعی است. خانواده، دولت و مکانیسم سیاسی موجود و همچنین سیستم حقوقی در راستای منافع زنان نیستند. امروزه در سیستم سرمایه‌داری انسان از انسانیت دور می‌شود و می‌خواهند انسان را به شکل حیوانی غریزی که گسسته از امور معنوی است در

آورند. این برای انسان خطر بزرگی است. چیزی که می‌تواند انسان را از این خطر نجات دهد، پیشرفت اجتماعی و ایجاد قراردادی با مشارکت زن، بسان آغاز تاریخ است. به همین دلیل زنان باید در چارچوب قرارداد اجتماعی شرایط لازم را فراهم کرده و جهت قبولاندن آن به جامعه مبارزه‌ای دمکراتیک حقوقی و سیاسی را انجام دهند.

امروزه فرهنگها با بیداری مجدد، شکلی معاصر به خود گرفته و تبدیل به میناهای جدایی ناپذیر زندگی شده‌اند. برای اولین بار خلقها از تاثیر و فشار ایدئولوژیهای دگماتیک اعتیاد آور و اتوپیاها بی‌اساس رهایی یافته و می‌خواهند آنچه را که در جامعه‌ی نوسنگی وجود داشت و بعدها مدفون شد دوباره زنده سازند. رنسانس ولازمه‌ی ایجاد تمدنی دمکراتیک هر روز بیش از روز قبل الزامی می‌شود. پایان دادن به دیکتاتوری طبقاتی و رژیمهای توتالیتار و اتوریتار، دست آورد بزرگی برای خلقها است. موجودیت خلقها به معنای ایجاد دمکراسی است. میان آنها پیوندی دیالکتیکی وجود دارد که نمی‌توان آنها را از هم جدا ساخت. دولت، سیاست و جامعه‌ی دمکراتیک نیرو و نفوذ خلقها را افزایش خواهند داد. اگر دمکراتیزه کردن دولت، سیاست و جامعه عاجلترین نیاز و بحث روزگشته است و در اقصی نقاط دنیا چنین وضعیتی قابل مشاهده است این به معنای اعتراف به آگاهی و بیداری خلقها، روشنگری و بوجود آمدن نیروی سیاسی می‌باشد. در حالیکه سرمایه‌داری در نتیجه بحرانهایش رو به فروپاشی است در برابر آن عصر تمدن دمکراتیک خلقها بعنوان چاره‌یاب مسائل ظاهر شده است. یعنی عصر حاضر، عصر تولد دوباره‌ی خلقها است.

عصر تمدن دمکراتیک همچنان که عصر تولد دوباره‌ی خلقها است، عصر ظهور دوباره‌ی زنان نیز می‌باشد. زن که در دوره‌ی نوسنگی یک الهه بود در مرحله‌ی جامعه‌ی طبقاتی هر زمان با نابودی روبرو بوده است. از سویی می‌توان آنرا تاریخ حاکمیت مرد به موازات پیشرفت جامعه‌ی طبقاتی نامید. کاراکتر طبقاتی حاکم با کاراکتر مرد حاکم بوجود می‌آید. قانون حاکم در این مرحله، دروغهای اسطوره‌ای و مجازاتهای الهی است. در زیر این روپوش نیز استعمار و خشونت نهفته است. کاراکتر حاکمیت اجتماعی مرد تا به امروز حتی فرصت تحلیل علمی از وضعیت زن را نداده است. این مسئله به تابویی بسیار شدیدتر از مسائل دینی تبدیل شده است. اصطلاح ناموس، روپوشی است که در زیر آن غصب حقوق زنان به شکلی زورگویانه، خائنه و مکارانه از سوی مرد نهفته است. در طول تاریخ بی‌هویت و بی‌شخصیت ساختن زن، آن را به دامی برای مرد تبدیل ساخته و نتایج بسیار بدتری از تشکیل طبقات داشته است و این معیار بردگی، سقوط، دروغ، دزدی، زورگویی و هرگونه پلیدی بوده است. تولد آزادانه‌ی دوباره‌ی زنان، آزادی‌ای کلی را برای تمام نهادهای زیربنایی و روبنایی جامعه به همراه آورده و عدالت و روشنگری را اجباری خواهد ساخت. به جای جنگ، صلح حاکم خواهد شد. زن پیروز به معنای فرد و جامعه‌ای پیروز است. بنابراین حقوق زنان و آزادی آنها در چارچوب دمکراسی دارای اهمیت تاریخی است. بر این اساس قرن 21 عصر زنان آگاه و آزاد و نیرومند می‌باشد و این از رهایی ملی و طبقاتی بسیار مهمتر است. عصر تمدن دمکراتیک عصر پیروزی زنان خواهد بود و زنان نتیجه‌ی پیروزی آن را تعیین می‌کنند.

زنان و خلقها که در برابر جامعه‌ی طبقاتی محکوم به پسروی بودند بعنوان مهاجمین اصلی دمکراسی انتقام خود را از تاریخ خواهند گرفت. همچنین با مشارکت در جناح چپ تمدن دمکراتیک، آنتی تز لازم را بوجود خواهند آورد. آنان تکیه گاه اجتماعی اساسی پیشرویی به سوی جامعه‌ای آزاد و برابر هستند. آنتی تز بودن در

خاورمیانه جهت ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک با نیروی زنان و جوانان انجام خواهد شد. آگاهی و بیداری زنان و ظهور آنان در صحنه‌ی تاریخ بعنوان نیروهای پیشاهنگ جامعه به معنای بوجود آمدن آنتی‌تزی است. دنیای زنان، آگاهی، وجدان و محبت آنان کاندید بوجود آوردن ارزشهای تمدنی مجزا است. کاراکتر طبقاتی تمدن بر اساس پیشرفت حاکمیت، مرد و زن را در موقعیتی نیرومند بعنوان آنتی‌تزی قرار می‌دهد. پایان دادن به جدایی طبقاتی و برتری مرد علاوه بر آنتی‌تزی، سنتزی برای ایجاد تمدن جدید خواهد بود. بنابراین زنان نقش پیشاهنگ را در دموکراتیزه کردن خاورمیانه داشته و بعنوان آنتی‌تزی برای جهان، خاورمیانه را به سنتز آن تبدیل خواهند کرد. آزادی زنان در شکل‌گیری تمدن جدید نقش بسیار مهمی خواهد داشت. زنان این نقش تاریخی را با تنظیم دوباره‌ی جامعه به جای خواهند آورد و این نیز بر پایه‌ی یک قرارداد اجتماعی قابل اجرا است. زنان دوباره جایگاهی آزاد، برابر و محترمانه در تاریخ خواهند داشت. تحول اساسی جامعه با تحولی که زنان انجام می‌دهند عملی خواهد شد. زیرا که هر اندازه زنان آزاد و برابر باشند در همان حد تمام اقشار جامعه آزاد خواهند بود. در ایجاد دموکراسی و لائسمی واقعی دموکراتیک گشتن زنان نقش مهمی دارد. جنبش اجتماعی جدید با مشارکت زنان وضعیتی جداگانه خواهد داشت و این محتوای اساسی قرارداد اجتماعی می‌باشد.

انسان شدن انسان که در طی روند اجتماعی شدن صورت گرفت نتیجه‌ی انقلاب نوسنگی بود. این نظام که با شرایط و وضعیت کنونی ما بسیار در تضاد بود آیا تنها بصورت خیالی برای خلقها و زنان باقی خواهد ماند؟ آیا می‌توانیم دنیایی جز جهانی که در آن تبعیض وجود نداشته باشد و میان فرد و جامعه توازن وجود نداشته باشد، را انتخاب کنیم؟ جهانی که در آن تمام نیروهای خدایی و در یک فرد و یا یک نهاد جمع نشوند، دیگر علم و تکنولوژی زندگی انسان را تهدید نکند، مشکلات اجتماعی برای منافع سیاسی و اقتصادی به تعویق نیافتند، جهانی که از دگماها و سنتها راهی یافته باشد. هر انتخابی جز این به معنای تضعیف جهان معنوی خواهد بود. فردی بوجود خواهد آورد که متلاشی شده است، جامعه در آن توسط دگماها به بنبست رسیده و ارزشهای پوچ گشته‌اند. علم و تکنولوژی در انحصار مراکز سرمایه دنیا را به سوی نامعلومی خواهند راند. این جهان، دنیای حاکمانی خواهد بود که نماینده‌ی جامعه نیستند. امروز نه فردگرایی اروپا و سرمایه‌داری و نه سنتهای خشک و پوسیده‌ی خاورمیانه، بازمانده از اعصار گذشته، جوابگوی حل مسائل دنیای پیر ما نیستند. هر چند قاره‌ها، خلقها، جوامع و جنسها به شکلهای مختلف با این مشکلات روبرو هستند اما جهت حل آنها لازم است که به دنبال محوری مشترک باشند این محور از نیروی یک خدا و یا یک دگما تشکیل نمی‌شود بلکه مجموعه‌ای از معیارها و مبانی حاصل از گفتگوها و افکار راجع به چگونه زیستن انسان در آینده است. یعنی می‌توان آن را قراردادی اجتماعی نامید. این قرارداد اولین قوانینی را که انسان را انسان ساخت و اجتماعی شدن را پدید آورد، همراه با محتوای قرارداد آغازین حفظ خواهد کرد. در واقع این قرارداد اجتماعی حقوق ایجاد شده توسط مادران را به شکلی که بتواند نیازهای انسانی را بر آورده سازد به زمان حال منتقل خواهد کرد. بجای آنکه تنها زن را اساس بگیرد هر دو جنس را اساس گرفته و زندگی و شیوه‌ی روابطی آزاد برای تمام جامعه را بوجود می‌آورد.

با توجه به نظام 5 هزار ساله‌ی مردسالاری می‌توان مشکل بودن این کار را دریافت. هیچ نمونه و سرمشقی برای این کار وجود ندارد. در شرایطی که تمام مکانیسم سیاسی و سیستم جامعه بر اساس سیستم مردسالاری شکل گرفته است قبولاندن و تفهیم قرارداد اجتماعی آماده شده از سوی زنان به جامعه کار سختی خواهد بود. تمام

اینها صحیح و بجای می‌باشد. اما تا کنون تمام قراردادهای اجتماعی برای عملی ساختن مبانی خود مبارزه نموده‌اند. و قرارداد جامعه‌ی آزاد که از طرف ما پیشنهاد می‌شود جهت عملی شدن در جامعه نیازمند مبارزه است. شاید بسیاری بخواهند منشاء و عامل این جسارت را درک کنند. حتی فکر مطرح ساختن و گفتگوی آن با تمام زنان جهان در کنفرانسهای ملی و بین‌المللی زنان، ما را به هیجان می‌اندازد. مطرح ساختن نقاط اساسی برای تمام زنان جهان برای ما مایه‌ی سعادت است. مراحل سختی که جهان ما سپری کرده است آدمیزاد را مجبور به مبارزه در برابر نیروهای استثنایی کرده است. هر چند تمام طبقات و ملتها با این شرایط سخت روبرو بوده‌اند اما تنها نیازهای طبقه‌ای محدود بر آورده شده است. تمام قراردادها و نهادهایی که نتیجه‌ی زحمات دمکراتیک انسانیت هستند در صورتی که با منافع گروههای منفعت طلب در تضاد بوده‌اند، پایمال شده و نادیده گرفته شده‌اند. جنگ و تخریب در بخشی از جهان ما به معنای تامین منافع سیاسی و ثبات اقتصادی در بخش دیگر می‌باشد.

امروزه با وجود این حقایق در حالیکه میلیونها انسان خواستار رهایی از حکام زورگو، دگماها و سنن ارتجاعی در قرن 21 هستند ما بعنوان حزب زنان آزاد بر این باوریم که مطرح ساختن قراردادی جدید الزامی می‌باشد. قرارداد اجتماعی جدید جوابگوی سؤال "دنيا و زندگي بايد چگونه باشد؟" است، مدت مدیدی است که موضوع بحث ما بوده و مبانی مطرح شده در آن راهگشای جدیدی برای انسانیت خواهد بود. همانگونه که انسان توان آن را پیدا کرده است که عقاید و نهادهای متضاد با آزادی در طول تاریخ را مورد بازخواست قرار دهد توان آن را نیز دارد که مبانی و پروژه‌ی زندگی جدید و آزاد را به بحث بگذارد. ما بعنوان زنان کرد فکر می‌کنیم که تمام زنان جهان و در سدر آنان تمام زنان خاورمیانه که خود را نیازمند زندگی‌ای جدید می‌دانند به سطحی رسیده‌اند که راه حلها و پروژه‌ها را به شکلی مشترک مورد بحث قرار دهند. بر این اساس قرارداد اجتماعی، دارای ارزشی جهانی است و مصادف با عصر تمدن دمکراتیک می‌باشد. این مسئله برای تمام زنان جهان لازم و حائز اهمیت است. زنان می‌توانند به قرارداد جامعه‌ای آزاد دست یابند. قرارداد اجتماعی، زنان را تنها از لحاظ جنسیت تحلیل نمی‌کند بلکه با در نظر گرفتن منافع کلی جامعه چارچوب مشارکت زنان را جهت انجام تحولاتی دمکراتیک معلوم می‌سازد. قراردادی است که مشارکت زنان در زندگی اجتماعی را با شرایطی که خود زنان معلوم کرده‌اند نشان می‌دهد. همانگونه که در طول تاریخ انسانیت هیچگاه چنین حقی را به زنان نداده‌اند و امروزه نیز چنین حقی را برایشان قائل نیستند، سقوط زنان از لحاظ فکری و عاطفی در زندگی اجتماعی و محکوم شدن آن به زندگی ترسیم شده بر اساس معیارهای حقوق نظام حاکم، بعنوان یک قرارداد مطرح می‌شود. این حقیقتی است که هنوز بر جهان حاکم است.

جواب سؤال که چرا ما مطرح ساختن این قرارداد را الزامی دانستیم با این حقیقت در ارتباط است. حزب زنان آزاد با تحمل دشواریهای فراوان تشکیل شد و در طی مبارزاتی سخت پیشرفت نمود. مبنای تمام اینها اساس گرفتن یک قرارداد بود. به شکلی کلی می‌توان آن را پیمان با آزادی نامید. در مراحل مختلف این پیمان اشکال متفاوتی به خود گرفت. اما جوهر آزادیخواهانه‌ی آن هر زمان حفظ شد. البته این کار در طی مبارزاتی سخت انجام گرفت. عشق به آزادی در فضای جنگی شدید در سرزمین بین‌النهرین بوجود آمد. خلق کرد جهت مقابله با سیاست امحاء و انکار، مبارزه‌ی مسلحانه‌ای را آغاز کرد. اولین پیمان ما نیز به شکل ایجاد ارتش زنان بود. این به

معنای سازماندهی ارزشهای حاصله در 20 سال مبارزه و یاد زنان ارزشمندی است که شهید شده‌اند. جوهر ارتش زنان ازدواج با آزادی، سازمان، میهن و مبارزه بود. اینها چهار چیزی بودند که زن بسیار از آن فاصله گرفته بود. ارتش زنان از لحاظی به معنای آفرینش دوباره‌ی تمام زیباییهای از دست رفته بود و برای دستیابی به آن در شرایطی بسیار نابرابر زنان جنگیدند. این در آغاز شامل پیمان بستن زنان با خود بود. یعنی تا زمان دستیابی به آزادی، تمام موانع موجود بر سر راه را با مبارزه‌ای سازمان یافته و احساساتی میهن پرستانه برخواهند داشت. ما در جنگی نابرابر و شدید قرار داشتیم. بهای بسیاری پرداختیم. برخورد‌های حاکمانه‌ی مرد و برده‌گی زن، ما را با مشکلات زیادی روبرو کرد. گاهی اوقات نیروی‌مان کافی نبود اما هرگز پیمان با آزادی را نشکستیم و به هیچ نیرویی اجازه‌ی شکستن آن را ندادیم. بر این اساس با زنان، مردان، جنگ، سازمان و رهبری ایجاد رابطه کردیم، بر این اساس زندگی نمودیم. زندگی مشترک هزاران زن و مرد جوان در کوهها را که برای تمام جهان بسان معجزه‌ای است بر اساس این پیمان به شکلی موفقیت‌آمیز علنی ساختیم. بعدها این قرارداد را اتحادیه‌ی آزاد زنان کرد نامیدیم. این اتحادیه چهار پرنسپ مبارزه‌ی آزادی زنان را به اوج رساند. با توسعه‌ی این مبارزه و نتیجه‌گیری سطح سازماندهی مبارزه را ارتقاء دادیم. هر چند زنان برده و مردان حاکم مرتجع بسیاری بر ما یورش می‌بردند اما وسعت قراردادمان را از لحاظ سیاسی، سازمانی و ایدئولوژیک افزایش دادیم. بدین شکل نام **حزب زنان آزاد** را انتخاب کردیم.

در مرحله‌ی کنونی می‌خواهیم که این قرارداد را با جامعه ببندیم. این در عین حال به معنای ایجاد نظامی بر محوریت زن است. بر این باوریم که جامعه بر اساس مبانی آزادی نیازمند قرارداد جدیدی است. آنچه که به حزب زنان آزاد موجودیت بخشید عشق به آزادی، بستن قرارداد با آن و تضمین پیشرفت آزادی در آینده بعنوان یک برخورد ایدئولوژیک بود. آنان که بیش از همگان مشتاق و نیازمند آزادی هستند زنان و خلقها می‌باشند. اگر این دو نیرو بر اساس آزادی پیمان ببندد آزادی حتمی خواهد بود. ما قراردادی را که حتی در سخت‌ترین شرایط پایبند آن بودیم می‌خواهیم با تمام زنان و جامعه در میان گذاشته و با توجه به ویژگی قرن 21 خواستار ایجاد قرارداد اجتماعی جدیدی هستیم.

از آغاز جامعه‌ی طبقاتی تا به امروز زنان بر اساس اراده‌ی خویش و معیارها و شروط خود پیمانی را مطرح نکرده‌اند. زیرا کسانی که دنیای آنان غضب شده، روح، فکر و بدنشان اشغال گردیده و هزاران زنجیر بر زبان، قلب و مغزشان زده‌اند نه تنها نمی‌توانند معیارها و شرطی را معلوم سازند بلکه هر شرط و شرایطی را هر چند به معنای مرگ نیز باشد قبول خواهند کرد و جز این شانس ندارند. قرارداد، برابری و نیرومند بودن را الزامی می‌دارد. اگر نیرومند باشی در آن صورت گفته‌ات دارای ارزش است و بعنوان شرط قابل قبول است. اگر از لحاظ سیاسی، نظامی، هنری و فرهنگی نیرومند باشی، جهت انجام تحولات در آنها پیشنهادات مورد توجه قرار خواهند گرفت. با توجه به اینکه حتی تا 200 سال قبل زنان حق خواندن و نوشتن و مشارکت در انتخابات را نداشتند و درخواست این حقوق با خشونت و شکنجه سرکوب می‌شد، درک این مطلب که زنان تا چه حد از بخشهای حیات دور شده‌اند چندان مشکل نخواهد بود.

مقاومت بی‌صدای هزاران ساله‌ی زنان، فرهنگ آفریده شده توسط مادران نوسنگی، در این 200 سال آخر نیروی عمل و سخن را بوجود آورد. قفلهایی که بر زبان، فکر و روح زنان زده شده بود، یکی پس از دیگری گشوده شد و اکنون در اولین سالهای قرن 21 راجع به وضع قرارداد اجتماعی جدیدی بحث می‌کنیم.

اهمیت این کار تحقیقاتی وسیع و بحثهای نیرومندی را الزامی می‌دارد. بنابراین نظر سنجی قشر وسیعی از زنان حائز اهمیت بسیاری است. بعضی از اقداماتی که تا کنون انجام شده‌اند بی‌نتیجه مانده‌اند. علت آن نیز عدم درک مفهوم این فعالیت بوده است. هدف اساسی قرارداد جامعه‌ی آزاد تعیین مبانی، شیوه‌ها و وسایل مبارزاتی عرصه‌ی سوم (جامعه مدنی) است. هر چند نام آن قرارداد نیز باشد و طرف مقابل را نیز فرا بخواند اما در حال حاضر این قرارداد یکجانبه است. برای آنکه تمام جامعه این قرارداد را قبول کند لازم است که مبارزه‌ای شدید انجام شود. یعنی این قرارداد چگونگی برخورد با پدیده‌هایی را که زن باید آنها را متحول سازد معلوم می‌کند. یعنی زن خواستار دولت، سیاست و جامعه‌ای چگونه است؟ جهت رسیدن به این اهداف کدامین شیوه‌های مبارزاتی را اساس می‌گیرد؟ این اعلامیه که در کنگره‌ی چهارم حزب زنان آزاد آماده شده است برخورد ما را در این مورد معلوم می‌سازد. ما می‌خواهیم راجع به آن با شما گفتگو نموده و صحیح آن است که با اشخاص و سازمانهای زنان بیشتری، بحث شود. در ماههای آینده با تشکیل کنفرانسی در سطح ملی می‌خواهیم که نتایج آن را به تمام زنان جهان ابلاغ داریم. هدف ما سپری کردن کاستی‌ها و اشتباهات در کنفرانس بین‌المللی است که خواستار تشکیل آن در آینده‌ایم، به شکلی که تمام زنان دنیا بگویند که ما نیز قراردادی متعلق به خود داریم.

امروزه، میلیونها زن در جهان وجود دارند که از هیچ‌گونه ضمانت حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و تندرستی برخوردار نیستند. بارزترین مثال آن جنوب کردستان می‌باشد. در ظرف یکی دو سال، هزاران زن خودسوزی کردند و هنوز این خودکشی‌ها ادامه دارد همچنان در شمال کردستان و مخصوصاً (باتمان) زنان بسیاری خودکشی کردند. در جایی که حقی برای زنان وجود نداشته باشد، زنان خود حق خود را تعیین می‌کنند. زنان به این شکل به سیستم مردسالاری و نهادهای آن می‌گویند که اگر شما زندگی‌ای را که هزاران بار از مرگ بدتر است بر من تحمیل کنید من نیز با ترجیح و اراده‌ی خود یکبار خود را می‌کشم. آنان بدین شکل منطبق با خویش تعیین قانون می‌کنند. اما این قانونی است که جز مرگ توان حاکمیت بر چیزی را ندارد. چیزی که زنان را مجبور به این کار می‌کند زندگی، جامعه، دولت و سیاست موجود است. **رهبر آپو** بارها گفته‌اند که «قتل عام زنان بسیار خطرناکتر از قتل عام خلقها و فرهنگها است و باید آن را متوقف ساخت». ایشان بدین شکل دقت همگان را متوجه‌ی وضعیت اسفبار زنان می‌سازند. ما می‌خواهیم با این قرارداد اجتماعی قتل عام عواطف، زیبایی، روح و دنیای زنان را متوقف سازیم. همچنین در عین حال جوانان، کودکان و سالمندان نیز کشته می‌شوند. آیا در صورتی که دوسوم جامعه در چنین وضعیتی قرار دارند می‌توان از زندگی و جامعه‌ای آزاد، دمکراتیک، عادل و همراه با صلح صحبت کرد؟ پس باید در راستای منافع این اقشار قراردادی نوشته شود و تا پیاده شدن حتمی آن باید مبارزه کرد، این خلاصه‌ای از قرارداد اجتماعی می‌باشد.

برای اولین بار در طول تاریخ هر چند که نیروی جامعه‌ی طبقاتی در شرایطی یکسان نیز نباشند اما رژیم دمکراتیک شرایط سازش جهت تعیین سرنوشت را فراهم آورده و دستیابی به تمدنی بر اساس دمکراسی را ممکن ساخته است. در حالیکه بخشی از آن با این حقیقت روبرو است در بخش دیگری از آن خلقتها وجود دارند که هنوز با برده‌داری و فئودالیسم تصفیه حساب نکرده‌اند. در این مورد می‌توان به خاورمیانه اشاره کرد. خاورمیانه با میراث فرهنگی وسیع و ریشه‌دارش نقش آنتی‌تز را برای انسانیت دارد. اما این فرهنگ به دلیل آنکه دارای جنبه‌های نیرومند دگما و یوتوپیک می‌باشد با بنبستهای بسیاری روبرو است بنابراین نیازمند تحولات اجتماعی عظیمی است. لازم است که با انتقادی شدید و تحلیلاتی صحیح خودپسندی، عشیره‌گرایی، خانواده‌گرایی، سلطنت، ملی‌گرایی، دین‌گرایی، اعتیاد فکری و عملی و شوهر بودن را

رد نمود. در این سرزمین لازم است که انسانیت دوباره زنده شود. باید زندگی‌ای را توسعه داد که زمینه‌ساز عشقهای عظیم باشد و مبنای آن پابندی به ارزشهای تمدن، انسانیت و خاک باشد. تنها با سازماندهی جدید اجتماعی و ایجاد زندگی خاص انسان خاورمیانه‌ای می‌توان جوایگوی مقاومتها، جویندگان زندگی و رنجهای آنان بود. بنابراین آغاز رفرم و مرحله‌ای از روشنگری و رنسانس لازم است. ظهور روشنفکران و افراد واقعی، اساسی‌ترین مبنای آفرینش جامعه‌ی آزاد است. لازم است که مبارزه‌ای شدید با دگمای دینی، طرز فکر ناموس، فرهنگ بندگی و عشیره‌گرایی انجام شود. زنان خاورمیانه اساسی‌ترین دینامیس پیشبرد این مبارزه هستند. در حالیکه این زنان در سرزمین فرهنگ ذاتیشان با بی‌هویتی، ترد و سقوط اجتماعی شدید روبرو هستند نیروی بازگشت دوباره به زندگی را نیز دارا هستند. زنان و خلقها در مرحله‌ای از تاریخ بیرون از زمان مانده‌اند و امروزه آزادیخواهانی هستند که می‌خواهند مکان را به زمان جدید منتقل سازند. کردها یکی از قدیمیترین خلقهای خاورمیانه هستند، هر چند سرزمین آنان سالهای دراز تحت استیلا و اشغال بوده است تنها به شکل تماشاگران جامعه‌ی طبقاتی مانده‌اند و همیشه در جستجوی پرنسیپهایی بوده‌اند که ارزشها و فرهنگهای سرزمینشان را حفظ نماید این شکلی از زندگی است که خلقها همیشه آرزوی آن را داشته‌اند و هر چند نانوشته مانده اما وجود داشته است. در واقع شیوه‌ای از زندگی است که انسان را انسان نموده است. خاورمیانه با آینده‌ای روبرو است که باید سنت فرهنگی‌اش را با ارزشهای دمکراتیک معاصر پیوند داده و راه‌های اساسی را برای انسانیت ارائه دهد. با تکیه بر این واقعیت حزب زنان آزاد بعنوان نیروی اساسی آزادی در خاورمیانه همراه با تمام زنان جهان خواستار دستیابی به قرارداد اجتماعی می‌باشد. نکاتی را که در اینجا بعنوان مبنای اساسی قرارداد اجتماعی مشخص ساخته‌ایم تنها یک پیش‌نویس می‌باشد. می‌توان این مبنا را به شکلی غنیتر فرمولبندی کرد. این مبانی در راستای مشخص ساختن محتوای قرارداد ارائه شده‌اند.

مبانی قرارداد اجتماعی

1 - فرد و جامعه:

اگر تضاد میان فرد و جامعه از نو مورد تحلیل قرار نگیرد و بر این اساس نهادهای لازم تاسیس نشوند، بحران تمدن موجود برطرف نخواهد شد. به همان شکل که جامعه‌ی طبقاتی سومر بعنوان سنتز، بحرانهای عصر نوسنگی را با آغاز عصر تمدن و ایجاد دولت سپری کرد تمام مسائل و بحرانهای جامعه‌ی طبقاتی منشا گرفته از دولت و نهادهای آن با ایجاد توازن میان فرد و جامعه و قبول آزادی و برابری برای تمام انسانیت برطرف خواهد شد. این قرارداد اجتماعی که همراه با تمام زنان جهان خواستار ایجاد آنیم رابطه‌ای مستقیم با این امر مهم دارد.

یکی از ویژگیهای اساسی این عصر ایجاد فرد و روشنفکری واقعی است. ظهور هر فرد و روشنفکری واقعی در خاورمیانه غیر ممکن به نظر می‌رسد. در اینجا فرد و روشنفکری واقعی بودن بسیار سختتر از جای‌گیری در جنبش و حزبی مخالف نظام است. پیشرفت فرد باوری، اوج جامعه‌ی آزاد است. گاهی یک فرد روشنفکر نماد

یک ملت و جامعه است. فرهنگ بندگی و عشیره‌گرایی به آسانی اجازه‌ی پیشرفت چنین چیزی را نمی‌دهد. روشنفکران و افراد مسیرهایی را نشان داده‌اند که جوامع صدها سال بر آن اساس حرکت کرده و این کاری است که از عهده‌ی جنگ و یا چند حزب بر نمی‌آید. باید دانست که پیامبران، فیلسوفان و آگاهان و هنرمندان جامعه، نماد روشنفکری و رنسانس در مرحله‌ی خود بوده‌اند. جامعه بدون روشنفکر بسان کاروان بدون راهنما است. انتخاب راهی اشتباه می‌تواند دور شدن از مقصد و یا بی‌هدفی را به همراه بیاورد. انقلاب روشنفکری و رنسانس بدلیل آنکه چنین افرادی را بوجود می‌آورد و خود نیز از سوی آنان بوجود می‌آید دارای اهمیت ویژه‌ای است. همیشه آنان که راه جدیدی را انتخاب می‌کنند نیازمند یک راهنما و پیشاهنگ‌اند. مخصوصاً جامعه و فرهنگی که تازه به خود آمده است بیشتر از همگان نیازمند این شخصیت‌های راهنماست. در مرحله‌ی کنونی بیشتر از هر زمانی به این فرد باوران احساس نیاز می‌شود.

فردیت، بجای اندیشیدن به خویش به معنای فردی است که خود را در جامعه و جامعه را در خود متجلی ساخته است. شامل خودپسندی و فردی نیست که در پی منافع خویش است. افراد منفعت‌طلب هیچگاه نمی‌توانند نماد فرد باشند. شکل‌گیری فرد در پناه آفرینش هنرهای مختلف صورت می‌گیرد. فرد و هنر لازم و ملزوم یکدیگرند. وجود یکی از آنها پیشرفت دیگری را در پی خواهد داشت. هنر، روح و ذهنیت را به پرواز در می‌آورد. پرواز برای یک جامعه و یک تمدن به معنای دستیابی به نیروی ذاتی و حرکت بسوی پیروزی است. شکل‌دهی صحیح به روابط فرد و جامعه رابطه‌ای مستقیم با دمکراتیزاسیون، جامعه، اراده‌ی فرد و دستیابی به توازنی مناسب میان آنها دارد. به اندازه‌ی لزوم باید فردباوری و یا جامعه‌گرایی توسعه یابد. لازم است جامعه‌ای پویا بوجود آید که کار و فکر آزاد فرد را محدود نسازد و زمینه‌ی ابداع انسان را فراهم نماید. در چنین جامعه‌ای فرد باید در قبال نیازهای آزادی احساس مسئولیت نماید و در حد احترام برای آزادی خویش، برای زندگی آزاد دیگران نیز احترام قائل شود. اما از آغاز جامعه‌ی طبقاتی تا کنون، جامعه‌ای بر اساس منافع حاکمان ایجاد شده که ترد زن و حاکمیت بر او را در پی داشته است، بنابراین هماهنگی لازم در جامعه بوجود نیامده است. بر این اساس مبارزه‌ی زنان بر اساس آگاهی اجتماعی و تاریخ حقیقی جنسیتشان و ایجاد شخصیتی که متعلق به خود آنها باشد بسیار خائز اهمیت است. پس باید شخصیت در زن بوجود آید که خود را در ایجاد رابطه با هر پدیده‌ای بشناسد. شخصیتی که میزان مشارکت خود را در تمام جنبه‌های زندگی معلوم سازد. زنی که متعلق به خود باشد می‌تواند در ایجاد رابطه با تمام اقشار جامعه، زمینه‌ی پویای ایجاد فرد آزاد و جامعه‌ای دمکراتیک را بوجود آورد. به خدمت گرفتن انرژی و نیروی ابداع فرد برای تمام انسانیت، از طریق دستیابی فرد به معیارهای آزادی عملی است. اگر ارزشهای آفریده شده در انقلاب نوستی نادیده گرفته شوند نمی‌توان امروزه برای آینده‌ای آزاد و برابر مبارزه کرد. اگر شکل طبیعی روابط میان آزادی و جبر در زندگی انسان درک شود می‌توان بهترین شکل روابط میان فرد و جامعه را سازماندهی کرد. این به معنای جبر حاکمیت و اطاعت نیست، بلکه جبر نیازهای عاطفی و فکری و مادی انسان در آن مرحله است. در زمان حال و آینده نیز این جبر جوهر تحولات، هماهنگی و یکپارچگی را تشکیل می‌دهد.

جامعه‌ی دمکراتیک معاصر مرحله‌ای است که فرد باوری و حقوق بشر به اوج خود رسیده و به ویژگی اساسی شیوه‌ی زندگی جدید تبدیل می‌شود. انسان که در زیر فشار خیالات و دگماها چیزهای بسیاری را از دست داده بود با رنسانس گامی تاریخی به جلو برداشت. اما با گسترش فردگرایی در دوره‌ی کاپیتالیسم دوباره با نابودی

روبرو شد. اما نباید فراموش کرد که ارزشهای دمکراتیک و آزادخواهانه‌ی حاصل از انقلاب علمی و تکنولوژیکی و مبارزات اجتماعی هزاران ساله همونیمی نیرومند و فردباوری آزادانه را در فرد بوجود آورده‌اند. برای اولین بار در طول تاریخ بشری فردباوری و انسانیت بعنوان امیدی که روز به روز بزرگتر شده، زمینه‌ای را بدست آورده که بتواند بر جهان جاکم شود. انسانیت که همیشه ویژگیهای ملی، جنسی، دینی و اقلیتی را اساس گرفته است دیگر می‌تواند با استفاده از علم، تکنولوژی و دمکراسی به یکپارچگی دست یابد. فراهم سازی شرایط آن تنها توسط همونیمی واقعی امکان پذیر است. دیگر انترناسیونالیسم بیشتر از هر زمانی می‌تواند عملی شود. حقوق بشر تنها محدود به جنبه‌ی ظاهری آن نبوده بلکه از لحاظ فردباوری و ایجاد توازن با جامعه آگاهی لازم را ارائه می‌دهد.

جامعه‌گرایی و سیستمهای قبل از سرمایه‌داری که بر ضد فرد می‌باشند و همچنین فردی که با تکیه بر سرمایه‌داری از تاریخ و جامعه گسسته و فاقد اراده و هویت می‌باشد، نمی‌تواند مسائل دمکراسی و حقوق بشر را چاره‌یابی نماید. تمدن دمکراتیک فردی را اساس می‌گیرد که پیوند خویش را بر اساس علمی با ریشه‌های تاریخی ایجاد کند. فکر و هویتش را از پیش‌داوریهای سنتی مبرا سازد، در تمام زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر اساس اراده و هویت ایدئولوژیکی شرکت نماید. همچنین مهارتها و انرژی خود را بشناسد و در راستای زندگی‌ای اجتماعی به شکلی صحیح بکارگیرد و آینده‌اش را در چارچوب اهداف فرد باورانه‌اش و یوتویپای صحیح اجتماعی شکل دهد.

2 - جامعه:

هر چند اجتماعی شدن که به انسان نیروی ابداع بخشید و انسان را برتر از تمام موجودات قرارداد با نیروی ذاتی زن پیشرفت کرد اما حاکمیت چند هزار ساله‌ی مرد در طی مراحل جامعه‌ی طبقاتی، سبب توسعه‌ی پیشداوریهای، سرکوبگری، فردیت، بی‌ارادگی و تبعیت کردن شد. زیرا طبقه، دین، ملت و جنسیت جامعه را تجزیه کرده و روابط انسانها با همدیگر از هر لحاظ محدود گشت. شخصیت نیز در میان این جامعه به مفاهیمی پناه برد که مجزا از او بودند. زن نیز در این میان بعنوان جنس دوم چه در خانه و چه در خارج از آن و حتی در روابط اجتماعی تحت فشار و محدودیت بسیار بود. بنابراین جامعه‌ای که هویت زن را نادیده بگیرد و بر اساس معیارهای آزادی خواستار تغییر موقعیت آن نباشد نمی‌تواند ادعای دمکراتیزاسیون را داشته باشد.

از سوی دیگر رژیمهای توتالیتار و اتوریتر که شدیداً سیستم دمکراتیک را تهدید می‌کنند بعنوان سرکوبگرترین شکل حاکمیت مرد در مقابل زن و تمام جامعه می‌ایستند. دمکراسی معاصر تمام هویتهای اجتماعی را مشروع دانسته و هیچ کدام یک از آنها را ممنوع نمی‌سازد. حقوق یکسانی و آزادی محفوظ می‌باشد. مخصوصاً قبل از هر چیز در رابطه میان زن و جامعه معیارهای لازم را تعیین می‌کند. در این نظام استفاده از خشونت لازم نیست. این نظام که متکی بر سازماندهی‌های مختلف از لحاظ ایدئولوژیکی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصاد، سیاسی، نژادی و جنسی است. سیستمی پویا می‌باشد و زمینه‌ی پیشرفتی دمکراتیک را برای زنان و تمام اقشار جامعه فراهم می‌کند. این شیوه‌ی سازماندهی جامعه تمام قشار جامعه را که نیروی اساسی دمکراسی معاصر می‌باشند و مدافعین مصمم دمکراسی هستند را در جهت پیشرفت هدایت کرده و بدین شکل تحول دمکراتیک جامعه را سرعت می‌بخشد.

تحلیل و تحقیق راجع به خانواده بعنوان نهادی که نقش مهمی در سازماندهی جامعه دارد در قرن 21 امری اجتناب ناپذیر گشته است. بنابراین شکل‌دهی مجدد به آن لازم است. خانواده بعنوان ماکت کوچکی از دولت، نقش بسزایی در بی‌هویتی و وابسته ساختن زن داشته است. به نهادی تبدیل شده است که تجاوز به زنان را مشروع ساخته و مرکز بهره‌برداری جنسی از آنان گشته است. میراث معابد سومر جهت سقوط زنان و مردان، به خانواده منتقل شده است. با به کارگیری سقوط جنسی زنان، مردان را به دام انداخته‌اند. مادران را که عواطف عمیقی دارند از فرزندانشان بیگانه ساخته‌اند. آنان مجبور بوده‌اند که در تنهایی به محبتی رنج‌آور اکتفا کنند. بدین شکل در این دنیای محدود آگاهی و مسئولیت انسانی در مورد مشارکت در زندگی ضعیف می‌شود. از سویی دیگر مجبور است که خدمتکار افراد خانواده باشد گویی جز این سرنوشت دیگری ندارد. دور شدن زنان از زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و محدود ماندن به محیط خانه و سپری کردن تمام زندگی در آن، نقش خانواده را بعنوان زندانی پیچیده برای زنان نشان می‌دهد. این نهاد با وجود آنکه علیه زنان تشکیل شده و مرد در آن حاکم می‌باشد اما در واقع دامی برای مرد نیز هست. خانواده که حاکمیت مرد را به شکلی پیچیده و وسیع گسترش می‌دهد با روابط عاطفی، اعضا را به خود وابسته می‌سازد، یکی از نهادهایی است که نظام مردسالاری براحتی از آن دست بر نمی‌دارد. در بسیاری از زبانها اصطلاح (برده‌ی خانگی و وابستگی) برای کلمات خانواده و ازدواج بکار گرفته می‌شود. این نشان می‌دهد که خانواده نهادی ارتجاعی است. ایجاد تحول در خانواده‌ای که بر اساس ذهنیت پدرسالاری علاوه بر زن و کودکان مرد را نیز تسخیر ساخته است و تبدیل آن به خانواده‌ای دموکراتیک که متکی بر پیوندی آزاد بر اساس اراده‌های متقابل باشد و زندگی مشترکی که بر اساس احترام، محبت، برابری طبیعی را در برگیرد، الزامی است. در این صورت بعضی از جوامع مرتجع به لرزه در می‌آیند و بعضی نیز متلاشی می‌شوند. اما بجای آن روابط جدیدی بوجود می‌آید که راه‌حلهایی را برای زنان، کودکان و مردان ارائه می‌دهد. و امنیت فردی و اجتماعی را گسترش می‌دهد. پس باید در حال حاضر پروژه‌هایی مبارزاتی را در راستای آزادی زنان و مردان که خانواده را نیز چاره‌یابی نماید ارائه داد. اولین اقدامات این مبارزه در راستای دموکراتیزاسیون خانواده می‌باشد. زیرا در وضعیت موجود سپری کردن جنبه‌های مانع‌آفرین خانواده و ویژگیهای بنده سازی آن برای توسعه‌ی دموکراسی و آزادی در جامعه حائز اهمیت بسیار است. بدون شک لازم است که زنان قبل از همه اقدام کنند. بنابراین درک حقیقت خانواده برای زنان الزامی است. این آگاهی را افزایش داده و جهت و نتایج مبارزه را معلوم می‌سازد. پس باید در درون خانواده طرز فکرها و روابطی را گسترش داد که هیچ یک از افراد خانواده محکوم به دیگری نباشند، به آن وابسته نباشند، پیشرفت آزاد زنان، مردان و کودکان را در برداشته باشد و این برای پیشرفت خانواده‌ای دموکراتیک لازم است در غیر اینصورت هر ازدواجی شکلی از بردگی معاصر خواهد بود. مردان نیز باید تحت نام زندگی، زن و مردی آزاد، این نهاد را که او را به اندازه‌ی زن در دام انداخته است رد نماید. عدم تشکیل زندگی مشترک با مردی که این کار را انجام ندهد از طرف زنان شرط اساسی احترام به خود و زندگی است.

از سوی دیگر آغاز مبارزاتی در راستای آزادی، نیازمند سپری کردن برخوردهای ارتجاعی میان زن و مرد - که بر محوریت روابط عاشقانه و حاکمیت مرد پیشرفت می‌کند - می‌باشد. اگر این روابط که حتی در کوچکترین سلولهای انسان نفوذ کرده‌اند سپری نشود شخصیت مستقل و آزاد و زندگی مشترک صحیحی میان دو انسان بوجود نمی‌آید. این رابطه از هر لحاظ نشانه‌های حاکمیت و بردگی را در خود دارد. نمی‌توان حقیقت فرد را مجزا از جامعه‌ای که در آن متولد شده و تاریخ دانست. فردی

که بر این اساس با خود برخورد نماید و قبول مسئولیت نکند، نمی‌تواند شخصیت و هویت خود را به شکلی صحیح و کافی بشناسد. تمام برخوردهای او با هر شیء و حادثه‌ای متعلق به او نخواهد بود. شاید ایجاد روابط بر اساس دوست داشتن و عشق موجود، به تمامی بیانگر این مسئله‌اند. زیرا این زمینی است که هر زن و مردی به تمامی جوهر خود را در آن انعکاس می‌دهد. بنابراین زن و مردی که مفاهیم بزرگی را در زندگی خود استوار نساخته‌اند، هنگامی که بر اساس عشق و دوست داشتن پیوند ایجاد می‌کنند، نمی‌توانند پیشرفتی حاصل نمایند. بنابراین می‌توان گفت عملی ساختن عشق و محبت بر اساسی عادلانه، به معنای انجام مبارزه‌ای وسیع است. این مبارزه شخصیت و جامعه را متحول ساخته و با مد نظر قرار دادن شکل‌گیری بردگی و حاکمیت در فکر، عواطف، رفتار و تمامی روابط اجتماعی به پیش می‌رود. جستجوی هویت جنس آزاد و خود صاحب خود بودن از سوی زن و مرد، مبارزه کردن در این راه بر اساس مشترک عشق و دوست داشتن را وسعت می‌بخشید.

جنبه‌ی جنسی روابط عاشقانه میان زن و مرد از لحاظ اجتماعی و روانی در طول تاریخ به شکل مشکل پیچیده‌ای در آمده است. جنسیت از مرحله‌ی تقسیم عادلانه در زمان فرهنگ الهی مادر تا به امروز که انسانها را بر اساس غرایز به فحشا می‌کشانند، انسانیت را بسوی نابودی سوق داده است. در آغاز، سیستم حاکم در معابد سومر با هزینه ساختن زنان جنبه‌ی جنسی مرد را نیز بکار گرفته و بدین شکل آن را به خدمت خود در آورده است. یعنی جنسیت یکی از وسایل سلطه‌ی سیستم حاکمیت است. خانواده نیز عرضه‌ی جنسی را به وظیفه‌ی زن تبدیل ساخته و به بهانه‌ی بقای نسل آن را مجبوری ساخته است. روابط جنسی در خارج از خانواده ممنوع دانسته شده و لعنت شده است. در جوامع مدرن نیز تابوهای خانوادگی متلاشی شده و بدین شکل مرزی برای ارضای غریزه‌ی جنسی وجود ندارد، بر اساس غرایز فردی، زن و مرد ارزشهای بسیار پیش پا افتاده‌ای را در رابطه‌ی خود اساس گرفته و بدین شکل همدیگر را پوچ ساخته‌اند. بکارگیری جنسیت به این شکل انرژی ابداع انسان را از بین برده و تنها هدف آن ارضاء غریزه است. ارتباطات و سرمایه‌داران جهت بهره برداری بیشتر بر روی جنسیت سرمایه‌گذاری می‌کنند. بدین شکل بی‌احترامی بسیاری نسبت به زن و تمام انسانیت انجام می‌شود. این حمله‌ای است که جنبه‌های وحشتناک بسیاری دارد. با توجه به این مسائل لازم است طرز فکری جنسی پیشرفت نماید که هویت و شخصیت زنان را جریحه‌دار نکند و عواطفی طبیعی را گسترش دهد. مردی که به این طرز فکر نرسیده باشد تحت تاثیر کارا کتر حاکمیت هزاران ساله، نمی‌تواند روابطی در راستای پیشرفت با زن داشته باشد. جهت ایجاد جامعه‌ای آزاد و چاره‌یابی تخریبات و پلیدیهای بوجود آمده در روابط انسان، باید عشق و محبتی صحیح میان زن و مرد و یکسانی را توسعه داد. این شکل‌گیری اجتماعی با ترجیحات جنسی دیگر که به پیشرفت آزاد ضرر نرسانند، برخوردی مسالمت‌آمیز خواهد داشت.

نکته‌ی مهم دیگر آن است که مرد تحت نام ناموس به شکلی مکارانه و خائنانه زن را غصب نموده و او را از حقوق وی بی‌نصیب ساخته است. زن در طول تاریخ از هویت و زندگی آزاد بی‌نصیب مانده و همیشه محکوم حاکمیت مرد بوده است و این نتایج منفی را در جامعه‌ی طبقاتی در پی داشته است. این محکومیت زنان معیار اساسی سقوط و بردگی کلی انسان است. مخصوصاً خشونت معنوی و فیزیکی و فشار مرتجعانه‌ی اخلاقی که در جوامع شرقی بسیار شدید است، زنان و جامعه را به نابودی کشانده است. بهترین مثال آن خودکشیهای زنان بسیاری در (باتمان) و جنوب کردستان و خودسوزی زنان در شرق کردستان می‌باشد. این یک تراژدی وحشتناک است. در جوامع غربی نیز نمی‌توان ادعاهای مبتنی بر پیشرفت زنان را باور نمود. هر چند نسبت به جوامع سنتی آوانتاژهایی نیز وجود داشته باشد اما در واقع تحت نام

آزادی، بدن و روح زنان به تصرف نظام در آمده است. جهت سپری کردن این مسائل شیوه‌های آموزشی و تدابیر حقوقی لازم است. زنان باید با سازماندهی خود از خود دفاع نمایند. جهت دفاع از خود در مقابل ساختار ارتجاعی جامعه و حملات نظام سرمایه‌داری باید سازماندهی‌های ویژه‌ای انجام شود. نیرویی که بدین شکل حاصل می‌شود، حاکمیت مرد را محدود می‌کند. سپری کردن این مسائل که به سرنوشت زنان و جامعه مبدل شده‌اند به معنای تسویه حساب با تاریخ پلید است. منعکس ساختن روند تاریخ بدین شکل نتایج اجتماعی عمیقی را به همراه خواهد داشت.

خانواده بعنوان اولین نهاد سیستم مردسالاری در طول هزاران سال زنی وابسته، بی‌هویت و محکوم به زندگی‌ای عاطفی را ایجاد کرده است. در برده ساختن زنان، حاکمیت بر مرد از طریق زن و پرورش فرزندان جهت ادامه‌ی نظام نقش مهمی داشته است. بهترین مثال آن بکارگیری خانواده جهت تجزیه‌ی انقلاب از سوی نظام، علیه پ.ک.ک بعنوان جنبش آزادیخواه کردستان می‌باشد. بر این اساس دمکراتیزه کردن و تحلیل خانواده در کنگره‌ی چهارم حزب زنان آزاد، بعنوان وظیفه‌ای اساسی مورد بحث قرار گرفته است. کنگره، تحلیل صحیح خانواده را پیشرفت آزادانه‌ی جامعه، مرد، زن، کودک، پیر و جوان می‌داند. در اینجا این سؤال مطرح است که خانواده باید به چه شکلی باشد؟ روابط باید چگونه باشند؟ وضعیت کودکان در خانواده چگونه خواهد بود؟ برخورد مالکانه‌ی شوهر نسبت به زن و مادر و پدر نسبت به فرزندان چگونه سپری خواهد شد؟ چه فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و آموزش باید در این راستا انجام شود. تنظیمات و تحولات حقوقی به چه شکلی باید باشد؟ ارائه‌ی رهنمودهای واضحتر توسط قرارداد اجتماعی انجام خواهد شد. مدل خانواده‌ای که زن و مرد را بی‌هویت نمی‌سازد و بر اساس اراده‌ای آزاد آلترناتیو خانواده‌ی موجود است الزامی است. باید شیوه‌ی ازدواج زردشتی و شیوه‌ی عملی ساختن آن بر اساس شرایط معاصر مورد تحلیل قرار گیرد. اگر خانواده بعنوان نهادی که در طی هزاران سال انرژی انسان را هدر داده است، منطبق با شرایط قرن 21 تنظیم نشود، روابط مالکیت، فئودالی و سرمایه‌داری ادامه داشته و نمی‌توان جامعه را متحول ساخت. زیرا جوهر خانواده که کوچکترین جزء جامعه است، ویژگی کل جامعه را نیز تعیین می‌کند. خانواده سنگ زیربنای جامعه است، اگر آن را متحول نسازیم کارهای دیگر بیهوده خواهد بود. مردی که روزانه زن و کودکانش را سرکوب می‌کند و برخوردی غیر دمکراتیک با آنها دارد نمی‌تواند مشارکت چندانی در دمکراتیزه کردن جامعه داشته باشد. سیاستمداری که با خانواده‌اش بدین شکل رفتار کند آیا می‌تواند جامعه را متحول سازد؟ آیا مردی که در درون خانواده به شکلی روزانه در نظام مالکیت شرکت دارد، می‌تواند در سیستم کلی طرفدار تنظیم اجتماعی عادلانه باشد؟ نظامهای حاکم در طی هزاران سال، خانواده را به مرکز تولید ایدئولوژیک خود مبدل ساخته‌اند، پس باید نیروهای انقلابی و آزادیخواه تغییرات را از این نهاد شروع کنند. می‌توان روابط آزاد و دمکراتیک میان زن و مرد را مبنای انجام تحولات و نوسازی جامعه قرارداد. در این مورد در آینده به شکلی واضحتر این مسائل را با جامعه در میان گذاشته و خلق را نیز در این بحثها شرکت خواهیم داد.

متحول ساختن خانواده‌ای که شکل‌گیری آن بر اساس ذهنیت مردسالاری و ساختار جامعه‌ی تاجر سیمیتیک بوده و تبدیل آن به خانواده‌ای که بر اساس فلسفه‌ی زرتشت و فرهنگ نئولتیک و خاورمیانه باشد، زیربنای اساسی رنسانس خاورمیانه است. تنظیم اجتماعی جدیدی که معیارهای ناموس و اخلاق آن مبتنی بر قوانین حاکمیت نباشد، عشق و دوست داشتن را از قراردادی تجاری به در آورد، تمام مسائل انسانیت را چاره‌یابی خواهد کرد.

یکی از مهمترین مسائل در پیمان بستن صحیح زنان با جامعه، مسئله‌ی آموزش است. این مسئله، مسئله‌ای است که زنان به شدت با آن مواجه‌اند. باید آموزشهای زنان از لحاظ فکری و بدنی به شکلی تنظیم شود که بدور از طرز فکر نظام مردسالاری باشد. این در عین حال به معنای آموزش دادن تمام جامعه است. این آموزشها که با جامعه هماهنگ شده‌اند تمام شکل‌گیرهایی را که سیستم مردسالاری در طی هزاران سال از لحاظ فکری، رفتاری، روحی و عاطفی بوجود آورده است، هدف می‌گیرد. بنابراین جهت آشکار ساختن هویت جنسی بر اساس معیارهای آزاد و انتقال مبانی جامعه‌ی نوسنگی به عصر حاضر باید ایدئولوژی‌ای که با شناخت تاریخی رهنمودهای آینده را معلوم می‌سازد، وجود داشته باشد. بدین شکل، زنی که شخصیت و حقیقت زندگی خود را تحلیل نموده است، می‌تواند مهارتها و نیروی خود را دریابد و به زندگی جهت دهد.

عدم توازن اقتصاد جامعه‌ی طبقاتی و منطق حاکمیت بر زنان، سلامت روحی و بدنی آنان را به خطر انداخته است. مسائلی از قبیل؛ کورتاژ و سقط جنین، آرایش، فحشا و شرایط نامطلوب کاری، تاثیرات منفی بسیاری بر وضعیت جسمی زنان دارد. همچنین فردیت‌گرایی شدید و جامعه‌ای تجزیه شده، بیشتر از هر کس بر روحیه‌ی زنان تاثیر دارد. در سطح جهان خشونت‌ی مشروع، موجودیت جسمی و روحی زنان را تهدید می‌کند. با وجود خودکشیها و تخریبات روانی زنان، نمی‌توان جامعه‌ای سالم را بوجود آورد. همچنین دگماتیسمی که زن را ممنوع و مایه‌ی شرم می‌داند و ناآگاهیهای دینی، تاثیرات بسیار منفی به همراه دارد. این مسائل حیاتی را باید بوسیله‌ی آموزش و تنظیم حقوقی چاره‌یابی کرد، مبارزه‌ی زنان و سازماندهی آنان نیز الزامی است. جهت اتخاذ تدابیر در سطح منطقه و بین‌المللی باید سازماندهی و فعالیتهای زنان را در هر جایی گسترش دهیم.

سالمندان، جوانان و کودکان در جامعه‌ی موجود نادیده گرفته می‌شوند. برخوردی بسیار غیر مسئولانه بدون درک اهمیت ارزشهای تجربی و وضعیت ویژه و نیازهای آنان وجود دارد. دنیایی به کودکان تحمیل می‌شود که از لحاظ معنوی بسیار بی‌رحم است. نظام مردسالاری بدون در نظر گرفتن دنیای کودکان، شب و روز ذهنیتی را در آنان بوجود می‌آورد که از ارزشهای آزادی و برابری بدور است، خیانت را به خیالهایشان ترویج می‌کند و شخصیتی را بوجود می‌آورد که منحرف و بیچاره است. برخوردهایی که با کودکان انجام می‌شود بسیار خطرناک است. این حقیقت در خانه و مدرسه، در کوچه و محل بازی و بوسیله ارتباطات به آنها تحمیل می‌شود. کابوسها را بردنیای کودکان حاکم ساخته‌اند. جهانی بوجود آمده است که در قبال کودکان ظالم و بی‌توجه است. یکی دیگر از ضربه‌های وارده بر وجدان انسان، مسئله تجاوز به کودکان است. هر سال در سطح جهان هزاران کودک با این وضع روبرو هستند. کشورهای اروپایی به اصطلاح پیشاهنگ حقوق بشر، پیشاهنگان این تراژدی هستند.

نمی‌توان ادای حقوق کودکان را برای مادران، پدران و دولت گذاشت. در میان حیوانات، بچه‌ی انسان مشکلتر رشد می‌کند، بنابراین برخوردی ویژه و متکی به علم با آن لازم است. نظام وحشی مردسالاری پس از زنان و زحماتشان کودکان را به نابودی کشانده است. مرد در این نظام به شکلی بسیار بی‌وجدان و ظالمانه با کودکان برخورد می‌کند. در مراحل آغازین جامعه‌ی طبقاتی، همیشه کودکان را برای خدایان قربانی می‌کردند. شاید امروزه آنان را از لحاظ جسمی قربانی نمی‌کنند اما قربانی کردنی معنوی ادامه دارد. زن که روحیه‌ی کودک را بهتر از مرد می‌شناسد به دلیل ناآگاهی و بی‌امکانی نمی‌تواند نقش خود را بجای آورد. شیوه‌های پرورش دولت نیز با

دنیای کودکان بیگانه است. لازم است حقوقی از قبیل آموزش و تندرستی به آنان داده شود. اعلامیه‌ای که صلح و این حقوق و ترحم مادری را درخواست نماید لازم است. کودکان که باید در فضایی با ارتباط سالم و امکانات آموزشی بسیار فکر، روح، روان و جسمشان پرورش یابد، در فضای خانواده با سیستم پدرسالاری آشنا شده و بحرانهای نظام، بیشتر از بزرگسالان بر آنان تاثیر می‌گذارد. کار کردن اجباری در مرحله‌ی خردسالی، بکارگیری آنان برای مسائل بی‌بند و بار ساختار اجتماعی متلاشی شده، شناخت پلیدیهای نظام مردسالاری و جهان منفعت‌طلب نسلی را برای آینده بوجود می‌آورد که از تربیت سالم برخوردار نیست. هر چند اینها بخشی از مسائل کودکان هستند اما نشان می‌دهد که باید حقوق کودکان را دوباره از نو تنظیم نمود.

جوانان باید ادامه دهندگان زندگی باشند و از هر لحاظ برای آن تلاش کنند. جوانی مرحله‌ای از زندگی است که بیانگر انرژی ادامه‌ی حیات است. به دلیل آنکه جوانان همیشه پویاترین قشر جامعه هستند، برخورد با جوانان در زمان حال و آینده حائز اهمیت بسیار است. جامعه‌ی سنتی جهت کنترل جوانان از شیوه‌های محدود کننده و شرایط خاص استفاده می‌کند. خانواده و تمام بخشهای جامعه به این شیوه جوانان را تحت فشار قرار می‌دهند. جوانان یا باید تابع و فرمانبردار باشند و یا باید عصیان کنند، در هر دو حالت نیز امکان پیشرفتی سالم وجود ندارد. جوانان با فرار از این مسائل به زمینه‌هایی پناه می‌برند که شخصیتشان را تخریب و تجزیه می‌نماید. از معاصرترین جوامع معاصر گرفته تا ارتجاعیترین جوامع فئودالی پرتگاههای بسیاری برای سقوط جوانان وجود دارد. فحشا، اعتیاد، مافیا، گروههایی که جوانان را به هر کاری تشویق می‌کنند و اقشاری که دین را در راستای منافعشان منحرف می‌سازند، به جوانان یورش می‌برند. شیوه‌های خاص رژیمها و بحرانهای اجتماعی با امیدها و آرزوهای جوانان مغایر هستند. جوانان با دستیابی به هویت خویش و توان تصمیم‌گیری، می‌توانند نیازهای جامعه‌ای آزاد، بدون فشار و تابو را در مبارزه‌ای مشترک در کنار زنان بر آورده ساخته و راه‌های لازم را ارائه دهند. بر اساس این پیوند، زنان و جوانان برای ایجاد زندگی‌ی آزاد و برابر مبارزه خواهند کرد. این دو قشر نقش فعالی در دمکراتیزه کردن جامعه داشته و بیشتر از هر کس از آن نفع می‌برند. بنابراین تمام قشرهای پیشرو جامعه باید مسئولانه با مسائل جوانان برخورد کرده و جهت حل آنها پروژه‌هایی را ارائه دهند. همچنین جوانان یکی از نیروهای اساسی عملی ساختن قرارداد اجتماعی هستند.

سالمندان نیز با برخوردهای غیر مسئولانه و غیره منطقی بسیاری روبرو هستند. آنان با تجارب خویش حکیمان زندگی‌شان هستند. اما بی‌احتیاطی و بی‌وجدانی جامعه، مرحله‌ی پیری را بسیار مشکل ساخته است. در جامعه‌ی دمکراتیک سالمندان نیز باید به اندازه‌ی کودکان از لحاظ اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و اقتصادی ضمانت شوند. جامعه‌ی دمکراتیک باید در این دو مورد نیز تنظیمات جدیدی را انجام دهد. جامعه تنها متشکل از جوانان خام و لندهور نیست. کودکان دنیایی دارند که هیچ زمان در آن خیانت نمی‌کنند و همیشه با احترام برخورد می‌کنند. خیانت به این دنیا بسیاری از ارزشهای جامعه را از بین برده است. سالمندان نیز دنیایی دارند که مملو از تجربه و آگاهی است. جامعه‌ای که از این دنیا درس نگیرد نمی‌تواند صحیح بیندیشد. بنابراین کودکان و سالمندان انسانهای غیر قابل مصرف نیستند بلکه با دنیای خود زندگی را غنی می‌سازند. یکی از وظایف اجباری تمدن دمکراتیک ادای حقوق و آزادی سالمندان و کودکان می‌باشد. تمدن دمکراتیک عصری است که کودکان و سالمندان با

احترام خواستار آنند و با برخورد اخلاقی و آگاهانه‌ی جامعه دوباره به آن می‌پیوندند. طرز فکر عادلانه‌ی زنان، معنا دادن به رنج و آگاهی سالمندان را الزامی می‌دارد. بنابراین ارتقاع جایگاه اجتماعی سالمندان به سطحی که شایسته‌ی آنند، بی‌نهایت الزامی است. همچنین ارزش قائل شدن انسان برای زندگی را می‌توان در برخورد آن با طبیعت درک کرد. ایجاد رابطه‌ای مستحکم با طبیعت به معنای ایجاد پیوندی نیرومند با زندگی است. انسانی که محیط زیست را تخریب می‌کند در واقع با زندگی خود مخالفت می‌نماید. زنی که برخوردی محتاطانه با طبیعت و مکان زندگی‌اش داشته باشد این معیارها را در جامعه نیز نیرومند و حاکم می‌سازد.

3- دولت:

دولت که در اولین مرحله‌ی تشکیل جامعه‌ی طبقاتی بوجود آمد بیانی از درک کلیشه‌ای و دگماتیکی، در صورت نبود فکر علمی است. دولت که بجای علم، مبنای آنرا عقیده تشکیل می‌دهد وسیله‌ای غیر مؤثر است. امروزه دولت دستپوتیک اساسی‌ترین مانع بر سر راه آزادی خلقها و دموکراسی است و مرکز سیاست را تشکیل می‌دهد. با ظهور خود، فرد، گروه‌های اتنیکی، زنان و بسیاری از قشرهای اجتماعی را خارج از خود گرفته و به نیرویی عظیم در برابر آنها دست یافته است. هر طبقه‌ی حاکم جدید، آنرا بیشتر توسعه داده است. طبقات حاکم و نظام مردسالار با استفاده از نهادهای نظامی و سیاسی تا کنون این قلعه‌ی تسخیر ناشدنی را حفظ کرده‌اند. بنابراین یکی از لازمه‌های جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک و پیشرفت آزدانه‌ی زنان، تحلیل دولت و دموکراتیزه کردن است. هنوز هم دولت کلاسیک که خود را تجلی اراده‌ی الهی معرفی می‌کند و با ماسک تقدس در برابرمان ظاهر می‌شود، شدیدترین شیوه‌ی مردسالاری را علیه زنان پیاده می‌کند. دموکراتیزه کردن دولت که خود را بالاتر از جامعه می‌داند و مبنای آن روابط اجتماعی پیچیده است، هنگامی ممکن است که به جای ترس، اعتماد و بجای استعمار عدالت را گسترش دهد و جنبه‌ی پنهان آن شفاف شود. دولت باید به وسیله‌ای تبدیل شود که نقش هماهنگ کننده‌ی روابط پیچیده‌ی جامعه بر اساس حقوق بشر، آزادی زنان، کودکان، سالمندان و جوانان و تمام هویت‌های اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی را بر عهده گیرد. امنیت، آموزش، تندرستی، دیپلماسی را به اقشار جامعه سپرده و باید در عصر تمدن دموکراتیک نهادهای لازم را بوجود آورد.

در عصر تمدن دموکراتیک دولت به تمامی از بین نمی‌رود بلکه بر اساس تحولات دموکراتیک اراده و کارهای اجتماعی را که در خود مرکزی ساخته است، به جامعه می‌سپارد. دولت جدیدی بجای این ابزار کهن تمدن بوجود نمی‌آید، بلکه به هماهنگ کننده‌ای تبدیل می‌شود که عدالت و آزادی متکی بر نهادها و رنج اجتماعی را زیر نظر دارد. در اینصورت زندان و سلاح مرگباری وجود نخواهد داشت. هر کس بر اساس مهارت و نیاز خود برخوردی عادلانه خواهد داشت، بدین شکل جامعه‌ای بوجود خواهد آمد که آخرین بازمانده‌های دولت را به موزه‌ی تاریخ خواهد سپرد. به همان شکلی که زندگی اجتماعی بر اساس برابری و تقسیم عادلانه، تعاون و رنج دوره‌ی نوسنگی، بعنوان زندگی بی‌طبیعی و در راه پیشرفت شناخته شده است، عصر تمدن دموکراتیک نیز با استفاده از آگاهی، تجارب و علم و تکنولوژی، آنچه را که با سرشتش

منطبق است از نو آفریده و آن را عملی می‌سازد. انقلاب علم و تکنولوژی بیشتر از هر زمانی انسان را به حقیقت خود نزدیک ساخته است. بنابراین نمیتوان منتظر آن بود که چنین تحولی را دولت با دستهای خود انجام دهد. زیرا دولت نهادی است که هدف آن حفاظت و نیرومند ساختن هر چه بیشتر خود است. اقشار اجتماعی‌ای که طرفدار دمکراسی و نظمی عادل هستند می‌توانند این کار را انجام دهند. این اقشار با ایجاد سازماندهیهای ویژه و موفقیت در مبارزه‌ی دمکراتیک می‌توانند در این راه به پیروزی دست یابند.

4- سیاست دمکراتیک:

سیاست دمکراتیک به معنای ایجاد نهادها و کانالهایی میان دولت و جامعه است. این وضع سیاست را پویا ساخته و زمینه‌ی عملی کردن آن را مهیا می‌سازد. سیاست قبل از آن، سیاستی خارج از جامعه و نهادی بود که قوانین آن به عادت تبدیل شده و نقش و سازمانهای آن معلوم بودند. این سیاست انجام تحولات بوسیله‌ی خشونت را اجباری می‌ساخت. بنابراین تحولات بسیار سخت و خونین بودند. اما سیاست دمکراتیک بر اساس تکثر حزبی و انتخابات، نظم را بوجود آورده و به هر فرهنگ و گروهی اجازه می‌دهد که در دولت دمکراتیک جای گیرد. بدین شکل نظامی بوجود می‌آید که تحولات را از طریق صلح به انجام می‌رساند. سیاست دمکراتیک به عدم مشارکت زنان و جایگاه دوم‌شان در دولت گذشته پایان داده و شرایط مشارکت آنان بر اساس عقاید، خواسته‌ها و اراده‌ی آزادشان را فراهم می‌آورد. جامعه‌ی طبقاتی تا زمان حال سیاست را بعنوان یک سلاح علیه زنان و تمام اقشار غیر حاکم بکار برده است. بر این اساس در راستای منافع خود آنان را بی‌هویت و بی‌اراده ساخته است. مشارکت زنان در سیاست تا کنون بر این اساس بوده است که بعنوان حامیان پشت پرده‌ی نظام مردسالاری عمل کنند و یا سیاست‌شان به تمامی کاراگری مردانه داشته است. این در حالی است که این سیاست به دلیل ایجاد مانع بر سر راه نیروهای اجتماعی جهت جلوگیری از مشارکت در نظام فشار زیادی بر زنان و تمام جامعه وارد کرده است.

دور شدن زنان از سیاست به معنای عدم دستیابی به امکانات و وسایل مبارزه‌ی اجتماعی و قدرت می‌باشد. بدین شکل از تحول و ایجاد زندگی‌ای نوین بدور مانده‌اند. فشارهای وارده با سیاست موجود بر روی زنان و زیردستان به شکلی وسیع و منظم انجام گرفته و نهادینه شدن آن، این اقشار را بیشتر به انزوا کشانده است و زندگی‌ای را بوجود آورده که بی‌عدالتی، نابرابری و بی‌ارادگی به اوج خود رسیده است. بر این اساس مشارکت زنان در سیاست بر اساس احترام به موجودیت انسان، بسان دوره‌ی نوسنگی امکان پذیر است.

مهمترین وسیله‌ی تحول جوامعی که بدلیل ساختارشان انجام تغییرات در آنان سخت است و دمکراتیزه کردن دولت که به دلیل نهادهای وسیع‌اش به راحتی قابل تحلیل نیست، سیاست می‌باشد. همکاری مشترک زنان و تمامی اقشار ستم‌دیده‌ی جامعه، مبارزه در عرصه‌ی سوم جهت پیشرفت دمکراسی را به اوج خواهد رساند. سازماندهی ویژه‌ی زنان در راستای سیاست دمکراتیک و مشارکت آنان در تمام بخشهای سازمانی و مبارزاتی دیگر و سازماندهی تمام افکار و هویتها، پیش زمینه‌ی تحولات

دمکراتیک جامعه و دولت و ارائه‌ی راه حل‌های مناسب برای حل مسائل تمام اقشار است. مبارزه‌ی زنان وضعیت تاریخی آنان را تغییر خواهد داد و راه حل‌های عادلانه و مبتکرانه‌ای را برای حل مسائل ارائه خواهد داد.

5- حقوق:

لازم است اصطلاح حقوق بشر از چارچوب حقوقی خود خارج شده و بر اساس سیاست و فلسفه با اخلاق برخورد کرده و خود را نهادینه سازد. حقوق بشر به معنای آن است که بدون هیچگونه تبعیض و تمایزی میان طبقات، ملتها، ادیان، جنسها، نژادها و گروههای اقلیتی، تنها بدلیل انسان بودن آنها آزادی‌شان تامین شود. این حقوق جهت پیشرفت آزادانه‌ی فرد لازم است. این حقوق را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

بخش اول: آزادی بیان، فکر و عقیده است. سازماندهی و حقوق تشکیل جلسات و تظاهرات، آموزش به زبان مادری و حقوق اساس فردی در این بخش جای می‌گیرد.

بخش دوم: اقتصاد و جامعه را در بر می‌گیرد.

بخش سوم: شامل پیشرفت آزادانه‌ی فرهنگ خلقها می‌شود.

در سطح جهان به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان با این حقوق مخالفت کرد. حق زندگی در اولویت تمام این حقوق قرار دارد. هیچ دولتی به جز زمان جنگ حق کشتن ندارد. قرارداد اجتماعی بر اساس این سه بند پیمان میان فرد و جامعه را ایجاد می‌کند.

بنابراین یکی از اساسی‌ترین مبانی قرارداد اجتماعی زنان، حقوق می‌باشد. تاریخ حقوق نوشتاری، تاریخی است که در آن زن از حقوق خویش محروم مانده است. حقوق، قوانینی هستند که هماهنگی جامعه را بر عهده دارند. می‌تواند هم نوشتاری باشد و هم گفتاری. اولین مثال قوانین هماهنگ کننده‌ی روابط انسان با طبیعت را بر اساس آگاهی و به شکلی ارادی می‌توان در مرحله‌ی نوسنگی مشاهده کرد. این زندگی بر محوریت زن بوده است. امروزه ما این قوانین را (حقوق مادر) می‌خوانیم. اما دانستی است که در این مرحله حقوق، بشکل حقوق جامعه‌ی طبقاتی نهادینه و فرمولبندی نشده‌اند. حقوقی که متکی بر اراده‌ای یکجانبه است و روابط را در راستای منافع بالادستان تنظیم می‌کند و با اراده‌ای بالاتر از جامعه، قوانین زندگی اجباری را به وجود می‌آورد، محصول جامعه‌ی طبقاتی است. حقوق مادری نیز قوانین زندگی نوسنگی را در بر داشتند. قوانینی طبیعی بودند که نیازهای اساسی انسان در زندگی و حقوق جامعه را معلوم می‌کردند. جامعه به خودی خود این قوانین را بجای می‌آورد. به زور آنان را به اجرای قوانین و انمی‌داشتند، بلکه قوانین از بطن جامعه بر می‌خیزند. بنابراین متعلق به خود جامعه هستند. علتی مادی وجود ندارد تا این قوانین از سوی اراده‌ای جدا تعیین شوند. با بوجود آمدن دولت در جامعه‌ی طبقاتی، حقوق نیز بسان سیاست علیه زنان تنظیم شد. زیرا حقوق، سیاستی استریزه شده است و در هر مرحله‌ی جامعه‌ی طبقاتی بعنوان شکلی از سیاست منعکس شده است. در آغاز نهادی است که در درون دولت رابطه فرد و جامعه را معلوم می‌سازد. خدا و شاهان کسانی هستند که حقوق را معلوم می‌کنند. در جوامع شرق هنوز هم حقوق مبنی بر اراده‌ی خداوند، پا بر جا هستند و با تحمیل اراده‌ی تک خدایی، بی‌ارادگی و وابستگی

عمیق تر می‌شود. بنابراین در این حقوق جایی برای زنان وجود ندارد. زیرا ایدئولوژی‌هایی که تحت نام دین پیشرفت کرده‌اند زنان را ترد نموده و بر اساس اقتصاد و سیاستی فئودالی، حاکمیت مرد را توسعه داده‌اند. نهادهای موجود مجازات و ممنوعیت‌های زیادی را به همراه داشته و بدین شکل حقوق را پایمال کرده‌اند. در غرب نیز سرچشمه‌ی حقوقی که توسط بورژوازی توسعه داده شده، حقوق روم می‌باشد. می‌توان گفت که گامی به جلو برداشته است. اما پیشرفته‌ترین قوانین آن چه رسمی و چه اخلاقی، فاقد شرایط آزادی برای زنان هستند. زنان در آنجا ابزاری در خدمت بازار هستند و حملات شدیدی از لحاظ مادی و معنوی علیه آنان وجود دارد. حقوقی نیز وجود ندارد که این مسائل را محکوم و علیه آنها اقدام کند. نقطه مشترک حقوق شرق و غرب تعیین وظایفی در چارچوب خانواده برای زن بعنوان همسر و یا مادر می‌باشد. حتی پیشرفته‌ترین نوع حقوق - بعنوان ابزاری که منطق حاکمیت را بر اساس وابستگی به دولت و نهادهای آن گسترش می‌دهد - برخوردی ثابت با زنان دارد.

حقوقی که عادلانه نباشد باید از سوی زنان و نیروهای اجتماعی دیگر که خواستار حقوق خویش‌اند کنار گذاشته شود. دمکراتیزه کردن رژیم‌های سیاسی توسعه حقوق را در پی دارد. وظیفه‌ی اساسی حقوق، دفاع از دولت در مقابل شهروند و نیرومند ساختن آن نیست بلکه باید شهروند را در مقابل نیروی دولت حفظ نماید. تمام حقوق‌هایی که تا کنون منطبق با سیاستها بوجود آمده‌اند، شاید از لحاظ ظاهر جدا به نظر برسند اما محتوای یکسان دارند و فشارهایی را که از سوی دولت، جامعه و خانواده بر زنان وارد می‌شود را مشروع ساخته‌اند. بدون آنکه هیچ قانونی برای دفاع از حقوق زنان وجود داشته باشد. خشونت علیه زنان در خانواده مغایر با حقوق است. تمام تجاوزهایی که به شخصیت و جنس زن شده‌اند بی‌جواب مانده‌اند. تنها بعضی از قوانین بر اساس اعمال اجتماعی و معیارهای اخلاقی، آنهم به شکل ناچیز، در این مورد وجود دارد و بر اساس حفظ عفت زنانی است که زیر نظر و حاکمیت مردان قرار دارند. کشتن زنان در مسائل ناموسی و یا انتحار زنان در اثر فشارهای خانوادگی، سکوت دولت و قوانین طبیعی اجتماعی در مقابل این حاکمیت را نشان می‌دهد. تشویق این کارها و عدم جلوگیری از آنان خود جرم محسوب می‌شود. اما حقوقی که بر اساس منافع و منطق حاکمیت مرد باشد، نمی‌تواند عادلانه عمل کند. در جوامع غربی نرملهای حقوق برای کوچکترین عملی مشخص شده‌اند اما حقوقی آشکار جهت مقابله با شدت و تجاوز علیه زنان وجود ندارد.

بر این اساس حقوقی که عادلانه باشد و از زنان حفاظت نماید در عصر ما یک ضرورت است. باید نهاد حقوقی جهانی‌ای تشکیل شود، بشکلی که در راستای آزادی انسان، حقوق را از انحصار دولت به در آورد. این حقوق جهانی باید تمام ذرات‌اثرهای زنان، از لحاظ تاریخی، اجتماعی و سیاسی را در نظر بگیرد و در برابر سیستم حاکمیت مرد از پیشرفت آزادانه‌ی زنان دفاع نماید. بدین ترتیب تمام فشارها و بی‌عدالتیها علیه زنان را باید کنترل نماید. تمام مبارزات حقوقی سراسر جهان باید در این نهاد جهانی، یکی شوند.

6 - علم و تکنولوژی:

انقلاب‌های عملی و تکنولوژی در نیمه دوم قرن 20 نقشی اساسی در تحول عصر و تعیین ماهیت آن داشته‌اند. بزرگترین تحولات تاریخی با نوآوری‌های حاصل از پیشرفت ذهنی و تکنیکی بوجود آمده است. نباید نقش پیشرفت علمی و فلسفی را که ماهیت دیالکتیکی طبیعت را توضیح می‌دهد نادیده گرفت. اولین بکارگیری تکنولوژی در انقلاب روستایی نوسنگی انجام شد. بکارگیری برونز انقلاب شهرنشینی را در پی داشته است. پیشرفت محدود تکنولوژیکی، طبقه و برده‌داری را عمیق‌تر ساخته است و پیشرفت فوق‌العاده‌ی تکنولوژیکی طبقات را به درد نخور نموده است. پیشرفت محدود تکنولوژی در مرحله‌ی اولیه‌ی جامعه طبقاتی، زن را از مراکز تولید به درون خانه سوق داده است. بدین شکل نیروی جسمی مرد در بکارگیری تکنولوژی سبب بوجود آمدن سیستم‌های سیاسی شده است. امروزه نیز پیشرفت تکنولوژی و علم ویژگی تعیین‌کنندگی نیروی جسمی را از میان برداشته و زن و مرد می‌توانند در هر صحنه‌ی اجتماعی شرکت کنند و این سبب شده است که زن با مشارکت در تمام صحنه‌های اجتماعی به ابزارهای مبارزاتی وسیع دست یابد. هر پیشرفت تکنولوژی ساختارهای جدیدی را در سیستم بوجود آورده و در قرن 21 انسانیت را به عصر جدیدی کشانده است. منطق بکارگیری تکنولوژی، ویژگی سیستم جدید را نیز معلوم می‌سازد. جامعه‌ی طبقاتی تکنولوژی را الهی ساخته و انسان را به ابزار مبدل کرد. منطق هر چیز در خدمت انسان، منطقی همونستی است که یکی از ارزش‌های دمکراسی معاصر را تشکیل می‌دهد. البته علم و تکنولوژی به تنهایی نمی‌توانند سنتز تمدن جدید را تعیین کنند. دسترسی تمام جوامع به علم و تکنولوژی ویژگی آن را بعنوان یک امتیاز از بین برده است. دست آوردهای موجود تنها می‌توانند زمینه‌ساز مادی باشند و هر منطقه و جامعه‌ای می‌تواند به آنها دست رسی پیدا کند. پیشرفت این ابزار تحت کنترل مرد و در نظام مردسالاری به آن معنا نیست که این تکنولوژی متعلق به آن است. تجارب و رنج‌های حاصله از اولین انسان تا کنون مطلق به همگانند. عامل اساسی پیشرفت تمدن نیروی فن‌آوری بود که در جامعه‌ی نوسنگی بوجود آمد و زنان باید بدانند که نقشی اساسی در پیشرفت این ارزش‌ها داشته‌اند.

امروزه امکانات بسیاری از لحاظ علمی و تکنولوژیکی جهت عملی ساختن قرارداد اجتماعی وجود دارد. پیشرفت تمدن جدید بر اساس ارزش‌های فرهنگی ریشه‌دار خواهد بود و بکارگیری صحیح علم و تکنولوژی شانس عملی ساختن آن را بیشتر می‌کند. امروزه تکنولوژی که بر اساس شخصیت آزاد و اراده‌ی انسان بوجود آمد، انسان را به خود وابسته ساخته است. ایدئولوژی‌های نظام نیز این مسئله را از هر لحاظ توسعه می‌دهند. از سوی دیگر سطح فن‌آوری موجود با نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی هماهنگی ندارد. امکاناتی را که بوجود آورده است به شکلی صحیح بکار نمی‌گیرند، سرمایه‌داری با شکل تولید مدیریت و تقسیم خود تکنولوژی را استثمار کرده و خطرات بزرگی را بوجود آورده است. بکارگیری بمب اتم، از بین بردن محیط زیست، تغییرات آب و هوا، بیماری ایدز و از خود بیگانگی از نتایج این استثمار هستند.

درک این مسئله که انسان اولیه چگونه اولین ابزار را بوجود آورده و بدین شکل در مقابل طبیعت به آزادی رسید لازم است. زندگی بر اساس رابطه آزاد و اجباری با طبیعت، انسان را از وابستگی به طبیعت رها ساخته و دوستی آن با طبیعت ادامه داشته است. بدین شکل اولین توازن با طبیعت بوجود آمده است. زن بعنوان ایجادکننده‌ی این پیشرفت بر اساس پیشرفت علم و تکنولوژی و لازمه پیشرفت آزاد انسان، توازن را با طبیعت بوجود آورد. باید تکنولوژی به کنترل درآید تا به انسان و طبیعت ضرر

نرساند، تکنولوژی‌ای پیشرفت کند که در خدمت طبیعت، آینده و تمام جهان باشد. زنان باید در این راستا مبارزه کرده و این طرز فکر را به همه‌ی جامعه انتقال دهد. این به معنای دفاع از آینده است.

از سوی دیگر طبقات حاکم و استعمارگر که از نیروی علم استفاده می‌کنند، به دلیل آنکه علم روشنگری را گسترش می‌دهد از آن می‌گریزند و به ایدئولوژی‌هایی پناه می‌برند که انسان را در تاریکی نگاه می‌دارد. بنابراین برخورد با رویدادها با طرز فکری علمی، برای قشرهایی که انسانیت را به استعمار در آورده‌اند، خطر محسوب می‌شود. اما باید دانست که علم به تنهایی رهایی بخش نیست بلکه مدیریت طبقاتی علم در این مورد تعیین کننده است. با افزایش ارتجاع و منافع طبقاتی، آنان از نتایج علم استفاده کرده و بیشتر بر طبیعت و جامعه حاکم میشوند. زیرا حاکمیت، پیشرفت علم و تکنولوژی را در راستای منافع خود بکار برده و تمام دست‌آوردهای علم را بعنوان نیروی خویش منعکس کرده است. هر چند ذهنیت بردگی سپری شده باشد اما با تکیه بر نیروی علم اعمالی مغایر با علم انجام شده است.

پس می‌توان نتیجه گرفت که نیروی اجتماعی با استفاده از جنبه‌ی آزادخواهانه، عادلانه و خلاقانه‌ی علم می‌تواند نقش پیشاهنگ خود را بیشتر انجام دهد. این برخورد علم را به خدمت انسان در آورده و بر این اساس مبانی اخلاقی علم در جامعه پیاده می‌شود. بنابراین انسانی که با ذکاوت خویش آموخت، کشف کرد و با دستهای خود ایجاد کرد، در راستای علم و ابداع به پیش خواهد رفت و علمی برای انسان معنی خواهد داشت که متکی بر تخریبات، نابودسازی و بی‌اراده کردن نباشد. برای انسانی که هر چیز را به شکل ابتدایی تجربه و حواس خویش یاد می‌گرفت، تکنولوژی در راستای نیاز به نیروی تحولات پیشرفت کرد و این تکنولوژی تنها در خدمت او و زندگی‌اش می‌باشد. این پیشرفت بر اساس اختیار انسان در قبال موجودات دیگر طبیعت انجام گرفت. به دلیل آنکه ترس از برتری و حاکمیت وجود ندارد هر ابداع در نیرومند شدن تقسیم میان انسانها، نقش مهمی ایفا می‌کند. اینها مسائل ساده‌ای هستند، اما برخوردهایی اساسی با حقیقت ذاتی و زندگی انسان را بیان می‌دارند. بر این اساس علم هنگامی معنا می‌یابد که زندگی انسان و تقسیم پیشرفت کند. با ظهور نیروی ایجاد توسط علم، لازم است که راجع به اخلاق نیز بحث کرد. اگر نیروی تخریب بوسیله‌ی علم پیشرفت کند، ایجاد بسیار سخت‌تر از تخریب خواهد بود، در نتیجه اخلاق و پرنسیپهای علم نیز در راستای تخریب خواهد بود. با در نظر گرفتن این مسئله، زن باید جوهر مبتکرش را با علم پیوند دهد و با هر گونه استفاده از علم بر اساس طرز فکر حاکمان مبارزه نماید. درست اندیشیدن بر اساس علم یکی از مبانی اساسی پیشرفت جامعه و زن است. زیرا علم یکی از چیزهایی است که نیروی ابداع انسان را از لحاظ فکری و مادی پیشرفت می‌دهد. مبارزه‌ی علمی علیه جهالت، تابوها و دگماها یکی از شروط اساسی روشنفکری است و خاورمیانه یکی از مناطقی است که بسیار نیازمند این مبارزه می‌باشد.

اگر دگماها و یوتوپی‌های نیرومند موجود در فرهنگ خاورمیانه از بین نروند، نمی‌توان راجع به رنسانس بحث کرد. مقدس پنداشتن تصورات و عبادت بدون شناخت آنها را می‌توان بزرگترین بیماری اجتماعی و فردی نامید. این تصورات محصول عدم پیشرفت علم و تکنولوژی در هزاران سال قبل‌اند. و در شرایطی که فشار زیادی بر نابرابری اجتماعی وارد شده است، پایدار مانده‌اند. اگر این بیماری درمان نشود روح و وجدان و ذهن به خود نخواهد آمد. فرهنگ جامعه‌ای که در آن دختر 15 ساله‌ای را به دلیل آنکه یکی او را دوست داشته است می‌کشند، شدیداً مریض است. نباید فراموش کرد که هر جنبه‌ای از زندگی را به این شیوه به قتل می‌رسانند. این سرزمین

زمانی خیالات خدایان و الهه‌ها را بوجود آورد. اما به دلیل آنکه خود را متحول نساخته است توان آفریدن خیالات را ندارد و به یک بیان بی‌روح تبدیل شده است. الهامی از آن بر نمی‌خیزد، شعری نمی‌آفریند و عشقی را توسعه نمی‌دهد. زیرا دگماها و خیالات آن را خشک ساخته‌اند و به سرزمینی منجمد تبدیل ساخته‌اند. انقلاب رنسانس به معنای زندگی دوباره‌ی این سرزمین، الهام عشقهای بزرگ، آفرینش داستانها و بیداری بر اساس رویای بهشت واقعی است. با این انقلاب ذهنیت متحجر، روح خشکیده، وجدان مرده، و عدالت از بین رفته، دوباره آفریده خواهند شد.

بکارگیری صحیح تکنولوژی و شرایطی مناسب نسبت به گذشته، همراه با ذهنیتی علمی شانس رنسانس خاورمیانه را افزایش می‌دهند. اگر دگماهای گذشته و خیالات آینده بر اساس علمی تحلیل شوند، تاریخ دوباره به شکل آبشاری به حرکت در خواهد آمد. امید، تبدیل به نیرو خواهد شد و همچون سیل همه جا را دربر می‌گیرد. زمینه‌ی نیرومند روشنفکری توسط علم فراهم شده است. فقط باید تاریخ و آنچه را که پیش رو است دریافت. در جایی که سقوط و فروپاشی بسیار باشد، به همان اندازه امکان ترقی وجود دارد. هر چقدر تاریکی بیشتر باشد، به همان اندازه روشنایی نزدیک است. باید هر چیزی را مورد انتقاد قرار داد و هرگز امید دستیابی به حقیقت را از دست نداد. باید خودپسندی، عشیره‌گرایی، خانواده‌گرایی، سلطنت، ملی‌گرایی، دین‌گرایی و شوهر بودن را به کنار گذاشت. باید به این طرز تفکر انسانی بازگردیم که یکی به همگان بیندیشد و همگان به یکی بیندیشد. لازم نیست که همونیس را از خارج تقلید کنیم، بزرگترین غنای این سرزمین انسان‌گرایی است، باید آن را دوباره زنده ساخت. باید راه را برای عشقهای بزرگ هموار ساخت. با آگاهی بر ارزش تمدن و بهای انسان و این سرزمین و با توبه کردن از اعمال مقدس و تئوریهای الهی می‌توان به این اهداف رسید.

انسانهایی همچون لیلا و مجنون، کرم و آسلی و فرهاد و شیرین، دوباره زنده خواهند شد و عشقشان را از همان جا که ترک کرده بودند آغاز خواهند کرد. تمام پیامبران با آگاهی بر آنکه ادیانشان تا چه حد انسانها را ارتقاء داده‌اند بپا می‌خیزند و ابن‌سینا، ابن‌رشد، الکندی نیز بیدار خواهند شد و خواهند دید که چه نقشی در علم داشته و علم تا چه حد پیشرفت کرده است. کاوه‌ی آهنگر، منصور حلاج، سهروردی، بابک، مزدک و کوراغلو برخواهند خاست و می‌بینند که رنجهایشان به هدر نرفته است بلکه انسانهایی شایسته‌ی آنان در این سرزمین زندگی می‌کنند. قرارداد اجتماعی میراث نیرومند این سرزمین را به زمان حال منتقل کرده و نظم اجتماعی جدید را بوجود می‌آورد. جوهر نظام جدید بر این اساس استوار است. پاسخگویی به ایدئولوژیها و فلسفه‌های نیرومند این سرزمین، چارچوب قرار داد اجتماعی است. اینها خیالاتی ارزان نیستند بلکه عظمت تاریخی‌ای است که باید بر اساس رنسانس خاورمیانه - که دیر به فکر آن افتادیم - دوباره به پا خیزد. اندیشیدن به ریشه‌های خود و تصمیم‌گیری راجع به چگونگی زیستن، برای کسانی که خواستار ارائه‌ی تری و آنتی تری جدیداند لازم است. پیروزی در این مورد به معنای موفقیت در روشنگری و رنسانس می‌باشد.

اقتصاد بر اساس نیازهای مادی انسان و بر محوریت تولید و تقسیم توسعه می‌یابد. با از بین رفتن برابری و عدالت اولیه توسط جامعه‌ی طبقاتی مبارزات بسیاری علیه استعمار صورت گرفته است. انسانی که نمی‌توانست از تولیدات خود بهره بگیرد و پاداش آن را نیز دریافت کند، مبارزه‌ی اصیلی را علیه نداری و بیگانگی از تولید، انجام داده است. اما نتوانسته است وضعیت را تغییر دهد، علت آن ضعف مبارزاتی زحمتکشان نیست، بلکه سطح تکنولوژیک و تقسیم آن به نفع آنان نبوده و این امکان را فراهم نکرده است. اما انقلابات علمی و تکنولوژیکی نیمه‌ی دوم قرن 20 امکان تقسیم مجدد در اقتدار سیاسی و مازاد محصول را مهیا ساخته و بدین شکل شرایط عینی محدود سازی استعمار فراهم شده است. دیگر هر کس می‌داند که تعاون بعنوان فعالیت مهمی در تولید توسط زن بوجود آمده و تقسیم عادلانه یکی از ویژگیهای طبیعی انسان است. دست‌آوردهای فن آوری موجود همراه با بکارگیری مکانیسمهای سیاست دمکراتیک، دوباره تقسیم عادلانه را بوجود می‌آورند.

برای زنی که در شرایط جوامع ارتجاعی بدور از تولید عمومی بوده و بدون هیچگونه ارزش اجتماعی و اقتصادی به فعالیتهای درون خانه محکوم شده است و در جوامع مدرن نیز علاوه بر کارهای خانه مجبور به تحمل استعماری دو چندان است، مشارکت در اقتصاد و حل تقسیم عادلانه بسیار پیچیده گشته و نیازمند راه‌حلهای ویژه است. مبارزه با کالا شدن زن، بیشتر از هرگونه پول و ماده‌ای، یکی از مسائل اساسی است. این مسئله که با مسائل اقتدار، خانواده و جامعه در آمیخته با برخوردی صحیح و آگاهانه با مسئله‌ی آمیزش نابرابری جنسی و طبقه چاره‌یابی خواهد شد و این تنها از طریق سپری کردن درآوانتاژهای تاریخی و پیشرفت هویت جنسی توسط زن امکانپذیر است، انسان در صورتی می‌تواند عادلانه زندگی کند که سیستمی اقتصادی مبتنی بر مهارت و فعالیت انسانها، زحمت کشیدن و تولید بر اساس نیاز، بوجود آید. زن بیشتر از هر کس از نظامهای اقتصادی که ناعادل و نابرابرند، چه بطور مستقیم و چه بطور غیر مستقیم ضرر دیده است. مبارزه و درخواستهای زنان که در زیر بار نابرابری اقتصادی و استعمار و نتایج روانی و اجتماعی آن له شده‌اند، مبارزه‌ای همه جانبه است که مسائل بسیاری را در بر می‌گیرد. با پیشرفت تکنولوژی امکانات بسیاری جهت ارائه‌ی راه‌حلهای عادلانه و انسانی و مبارزات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی فراهم شده است.

بر این اساس مشارکت زنان در کار تولید و تقسیم و امکانات حاصله از پیشرفت فن آوری، بکارگیری انسان را به پایان می‌برد.

8- فرهنگ:

انسان موجودی است که در رابطه با فرهنگ - که محصول زکاوت اوست - زندگی می‌کند. بطور کلی فرهنگ را بدین شکل می‌توان تعریف کرد؛ طبیعتی است که با زکاوت تغییر می‌یابد و در رابطه با دیالکتیک دست - زبان - فکر و بعنوان نتیجه‌ی اجباری اجتماعی شدن، بوجود می‌آید. فرهنگ که از جامعه‌ای به جامعه‌ای و از خلقی به خلق دیگر منتقل می‌شود در هر زمینه‌ی رشد جدید، شکل و وسعتی نو یافته و بعنوان دست‌آوردهای مشترک انسانیت، موجودیت می‌یابد. فرهنگ نوسنگی برخاسته از بین‌النهرین و اسطوره‌های سومر، هر چند محصول اولین برخورد فکری انسان با طبیعت هستند اما تاثیر بسیاری بر پیشرفت تکنولوژی و اختراعات - که محصول فکر علمی در اروپا هستند - داشته است. از سویی دیگر ارزشهای فرهنگی وجود دارند که بعنوان محصول گروههای اتیکی و جنسها بیان دارنده‌ی هویت آنان می‌باشند. تنوع و

ویژگی خاص داشتن بیان کننده‌ی غنای انسانی است. شناخت صحیح تمام فرهنگهایی که از آغاز انسانیت تا کنون به انسانیت تعلق گرفته و حفظ آنها و همچنین شناساندن تمام تنوعات قومی، دینی و جنسی و پیشرفت آزادانه‌ی آنها یکی از موضوعات اساسی قرارداد اجتماعی است. انحراف، انکار، آسیملاسیون و یا برخورد‌های دگماتیک با فرهنگها، غیر قابل قبول است. پیشرفت ارزشهای عصر دمکراتیک، نیازمند سپری کردن این سطح ارتجاعی جامعه طبقاتی است. اما اگر غصب، انکار و انحراف فرهنگها، از سوی شونیسیم حاکم علیه ملتها، طبقات و جنس درک نشود، نمی‌توان برخوردی صحیح با این مسئله نمود.

انکار دست‌آوردهای زن در مرحله‌ی نوسنگی توسط نظام هزاران ساله‌ی مردسالاری و دزدیدن این فرهنگ، بسیار فراتر از اعمالی بوده است که علیه طبقات و خلقها انجام گرفته است. مرد هر آنچه را که بر محوریت زن و با دستهای او بوجود آمده بود، مال خود ساخته و بدین شکل زن را از تاریخ و هویت و میراث اجتماعی‌اش بیگانه ساخته است. با پیشرفت انسانیت و مبارزات اجتماعی، خلقها و طبقات ستم‌دیده توانسته‌اند ارزشهای فرهنگی خود را مطرح و حفظ و توسعه دهند. اما هنوز زنان نتوانسته‌اند میراث فرهنگی خود را بشناسند و دوباره آن را پس بگیرند. انتقال این ارزشها که بیانگر مرحله‌ای از آزادی و برابری - هر چند ابتدایی نیز باشد - است به عصر حاضر، به نیازی عاجل تبدیل شده است. زنی که با زبان و ذات خود شناخته شود و بر اساس حقیقت فرهنگی‌اش به آزادی دست یابد می‌تواند آزادی خلقها و فرد را مطرح سازد. هنوز خلقهایی وجود دارند که در این راه مبارزه می‌کنند. بهترین مثال آن خلق کرد می‌باشد که یکی از کهنترین خلقهای تاریخ است. با وجود تمام سختیها و تلفات در راستای حفظ موجودیتش مبارزه نموده اما حتی اجازه ندارد با زبان خود تکلم کند و فرهنگش را حفظ نماید. این در حالی است که تنوع فرهنگی جدایی نیست، بلکه غنا بوده و عدم انکار فرهنگها و پیشرفت آنها به موازات هم انسانیت را غنی تر می‌سازد.

کاهش نقش جغرافیا و همچنین علم و تکنولوژی در پیشرفت تمدن بعنوان تنها فاکتور نقش مشخص کننده‌ی فرهنگ را بیان می‌دارد. آنتی تز تمدن اروپا، تنها می‌تواند در خاورمیانه پیشرفت نماید. خاورمیانه سنت فرهنگی خود را بعنوان تضادی عمیق چاره‌یابی نموده و آن را به عصر حاضر انتقال می‌دهد. عوامل داخلی و خارجی مانع از فعال شدن پتانسیل آن می‌شود. اما خاورمیانه نیز هر آنچه را که متعلق به آن نباشد و از خارج به آن تحمیل شود قبول نمی‌نماید. و در نتیجه تضاد و بحران افزایش می‌یابد. اما سنت فرهنگی آن بسیار نیرومند بوده و با پتانسیل فراوانش می‌تواند ترهای جدیدی بیافریند. تا کنون هیچ یک از جنبشهای اسلامی و یا کمونیستی نتوانسته‌اند راه حلی برای خاورمیانه ارائه دهند. زیرا هنوز انقلاب روشنگری، رنسانس و رفرم دینی صورت نگرفته است. این منطقه لازم است جهت رنسانس از لحاظ تاریخی و فرهنگی خود را بشناسد. در این مورد جهالت و از خود بیگانگی شدید وجود دارد. تنها در صورتی وجدانها و روحها بیدار خواهند شد که این بیماریها که زندگی را به کشتن داده‌اند، از بین بروند. خاورمیانه هرگاه بتواند انسانهایی جهت این کار را پرورش دهد، خواهد توانست دست‌آوردهای فرهنگی غنی و ثروتمندش را به انسانیت منتقل سازد. ایجاد پیوند با علم و دمکراسی معاصر نقش مهمی در چاره‌یابی ریشه‌ای مسائل اساسی انسانیت خواهد داشت.

زنان اساسی‌ترین نیروی مبارزه در راستای این رنسانس هستند. زیرا فرهنگ الهی مادر را بعنوان زیربنای فرهنگ خاورمیانه، آنان بوجود آورده و بیشتر از همگان معروض یوتوپیاها و کریشه‌های برخاسته از ذهنیت نظام مردسالاری و جامعه‌ی طبقاتی در خاورمیانه بوده‌اند. بدلیل آنکه زنان هیچگاه به تمامی آنرا قبول نکرده‌اند، نقش

پیشاهنگی را در ایجاد آنتی‌تز دارند. پایان دادن به حاکمیت مرد و تمایز طبقاتی، علاوه بر آنتی‌تز به معنای ایجاد سنتز است. این حقیقت نقش تعیین‌کننده‌ی زنان و فرهنگ را در پیشرفت تمدن معاصر آشکار می‌سازد.

9- هنر:

هنر بعنوان بخشی از طبیعت، بیانگر زندگی اجتماعی و اجتماعی شدن انسان می‌باشد. بنابراین هنر یکی از اشکال اساسی بیان انسان است. انسان بعنوان موجودی که نسبت به تمام موجودات دیگر در ابداع و شکل‌دهی به زندگی و از لحاظ رابطه با خود و طبیعت، فعالیت می‌باشد، هیچگاه نمی‌تواند دارای زندگی‌یی باشد که خود به خود بوجود آمده است. انسان که آتش را کشف کرد و ابزار را ساخت در کنار آن قوانینی مجزا از طبیعت و مختص به خود را بوجود آورده و هنر را از آن برداشت کرده است. انسان نمی‌تواند در قبال زندگی و طبیعت تنها یک ناظر باشد. در آغاز نسبت به طبیعت ناآگاه بود و از زمین ترسید اما با اختراع ابزار و مفاهیم و تبدیل آنها به جادو، خواسته است دنیا را تغییر دهد، ترس را بشکند و با اختراعاتش مرزهای دنیا را در نوردد. امروزه هر چند تکنولوژی بسیار رشد کرده است اما انسان هنوز بسیار می‌ترسد. دانستی است که این ترسها نسبت به نیروهای طبیعت نیست بلکه محصول نابرابری، جنگها، نظامها و بحرانهایی است که انسان خود آنها را بوجود آورده است. انسان در مقابل این مسائل احساس ناتوانی می‌کند. بدین شکل زیبایی، آزادی و برابری را می‌طلبد و مهمترین چیز برای بازخواست، انتقاد، مقابله و ارائه‌ی راه حل، هنر می‌باشد. شخص هنرمند بیشتر از هر کس با رویدادهای جهان در ارتباط است و با درک آنها می‌تواند بیافریند. هنر و هنرمندی نمی‌تواند خارج از جامعه و زندگی وجود داشته باشد. بنابراین هنر آزاد بیخش است.

هنر بعنوان مقابله‌ای انسانی با نیروهای موجود در جامعه و طبیعت، تنها با ابداع فردی آزاد، می‌تواند پیشرفت کند. ساختارهای اجتماعی، سنتی و دسپوتیک و جوامعی که فردیت و از خودبیگانگی را با استفاده از نیروی تکنولوژی و پول، بر اساس منافع حاکمان بوجود آورده‌اند، قبل از هر چیز برای فرد مبتکر که آزادانه می‌اندیشد، ایجاد مانع می‌کنند. این جوامع مانع پیشرفتهای هنری شده و بیان هنری آنها از جامعه، انسان و عصر، عقیم می‌ماند. جامعه‌ی بدون هنر، بسان جسمی لخت و ابتدایی است و گسستگی جسم و روح را از ذهن بیان می‌دارد. تنها ایجاد نهادهای حقوقی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و بیان ذهنیتی صحیح، کافی نیست. اگر این مسائل مغایر با اهداف هنر باشند، هنر محکوم به پلیدی می‌شود.

همچنین هنر امری مخصوص برگزیده‌ها نیست، بلکه زبان پاسخ خلقهایی است که به اسطوره، دین و فلسفه داده‌اند. بیانگر درک خلقها از اخلاق و فکری است که در بالا بوجود آمده است. بنابراین توسعه‌ی هنر بعنوان راه اساسی زیبا ساختن زندگی، به معنای احترام به ابداع نامحدود انسان بوده و این از طریق پایان بخشیدن به تمام ارتجاعهای ذهنی و سیستم مردسالاری که راه زیبایی را سد کرده است، عملی می‌باشد.

از همه مهمتر آنکه باید ادبیات عصر نوسنگی را دوباره زنده ساخت. بدین شکل می‌توانیم روح و ذهن الهی مادر و جامعه‌ی مادر سالاری را که هر چیز را آفرید بیدار سازیم. این شناخت از تاریخ، باعث می‌شود که ما خود را بشناسیم. آیا خارج از تاریخ می‌توانیم وجود داشته باشیم؟ معاصر ساختن اصلاحاتی از قبیل اسطوره، دین، مذهب، طریقت، خانواده، عشیره، امیر، غلام، برده، خدا، الاهی، شیخ، رئیس، بیگ، مادر، بابا، فرزند، آهنگر، اسب، شمشیر، تیر، معدن، تالان، جنگ، عشق، پیغمبر، راهب، صوفی، خائن، آگاه، پست، شرف، ناموس، مقدس، سرنوشت، امید، جشن، مرگ، بهار، زمستان، تابستان، کوه، نهر، صحرا، راه، شتر، سگ، خر، گاو، بز، گوسفند، گاو ماده، گله، چوپان، نویسنده، سلطان، سرباز، فرمانده، زیبایی، پلیدی و ... به وسیله‌ی ادبیات معاصر و روشن کردن آنها از وظایف علمی و هنری انقلاب رنسانس است. ادبیات و ذهنیت علمی موجود بدور از حقیقت اجتماعی و علمی خاورمیانه است و تنها بیانگر فانتزیهای نامنظم و بی مبدا گروهها و اشخاصی است که تحت تاثیر نئوکولونیالیسم قراردارند. ساختارذهنیت اجتماعی نیز فلج شده است. ساختار ادبیات دگما این وضعیت را بوجود آورده است. رنسانس ادبی، جهت تولد شخصیت آزاد لازم است. رهایی از خیالات بی مبدا و دگماها به تنهایی کافی نیست، بلکه باید با تاثیر جانبخش ادبیات هر چیز را نوسازی کرد و آنچه بوجود می‌آید دین جدیدی نیست. پیشرفت جنبه‌ی اخلاقی دین را به سطح شایسته‌اش ارتقاء می‌دهد و بدین شکل وجدانی آزاد و عادل بوجود می‌آید. هم فلسفه و هم علم تنها با مشکل نوسازی روبرو نیستند. ادبیات با ایجاد ذهنیتی مبتکر و ایجاد رابطه‌ی آن با آگاهی تاریخی، روشنگری را توسعه می‌دهد. ادبیات با ایجاد رابطه میان دستاوردهای علمی و فلسفی اروپا با حقیقت تاریخی خاورمیانه، روشنگری را بوجود می‌آورد که بر ذهن تمام انسانیت تاثیر خواهد گذاشت و این بیان همان آنتی‌تز است. خاورمیانه‌ای که خود را مورد بازبینی قرار دهد یک آنتی‌تز است و این با توسعه‌ی انقلاب روشنگری و رنسانس عملی است. فعالیتهای چند شخص یا چند گروه کافی نیست. ظهور مبتکرانی از میان تمام خلقها و تاثیر آنها بر جوامع‌شان این امر را عملی می‌سازد.

مشارکت نیرومند زنان با شخصیتی آزاد و هویت مخصوص‌شان، این موانع موجود برسر راه ابتکار هنری را بر خواهد داشت. زن از همان آغاز تاریخ، بدلیل ابداع در اجتماعی شدن به درجه‌ی الاهی رسیده است. جامعه‌ی طبقاتی و مردسالار محدودیت‌هایی برای فکر و زبان زنان ایجاد کرد، هر آنچه را که زن آفریده بود، نتیجه کار مرد اعلام کرد، ابداع را برای زن گناه شمرد و نقش زنان را در این مورد از مغز انسانیت پاک کرد. زنی که فاقد تاریخ است و خود را از محدودیتها و مفاهیم سیستم مردسالاری خلاص نکرده است از لحاظ هنری نمی‌تواند چندان مبتکر باشد. جوامع تنها به این شکل اجازه‌ی مشارکت زنان در هنر را داده‌اند و به رغم ایجاد این همه اثر تاریخی، هنر زن نیمه کاره مانده است. امروزه زن می‌تواند عصر ما را با جوهر هنر اولیه‌اش تزئین نماید و بعد از هزاران سال تاریکی، گامهایی تاریخی در افق ابتکار بر خواهد داشت. پیشرفت دوباره‌ی نیروی ابداع زن خلاءهای روحی انسان را پر کرده و انسانی که بوسیله‌ی هنر به اوج رسیده است، مرزهای بسیاری را در خواهد نوردید و این به معنای زیبا سازی فکر، عواطف و رفتار انسان است.

در کنار پیشرفت فکر و کار که انسان را انسان ساخت، عقیده نیز جایگاه مهمی داشته است. ناتوانی در مقابل طبیعت و گاه نیرو گرفتن بوسیله اجتماعی شدن و شناخت نیروهای طبیعت و خود انسان، عامل اساسی در به وجود آمدن فکر خدایی است. درک رویدادها و تبدیل خواسته‌ها به یک عقیده و یوتوپیا، شیوه‌ای از حفظ موجودیت برای انسان است. عقیده گاهی بیانی الهی، گاهی فلسفی و گاهی اسطوره‌ای داشته است. عقیده هر شکلی که داشته باشد، نقشی اساسی در حفظ موجودیت انسان که از ناتوانی خود می‌ترسد و رویدادهای حاضر را با آینده ربط می‌دهد، داشته است. در آغاز انسان از طبیعت می‌ترسید و عقایدش متشکل از درک طبیعت بود. در مرحله‌ی جامعه‌ی طبقاتی نیز عقیده در راستای حاکمیت انسان بر انسان و یا گامهای فلسفی و ایدئولوژیک علیه این حاکمیت بوجود آمده است. اما باید دانست که تمام عقاید در درون جامعه و بر اساس نیازهای آن بوجود آمده‌اند و زیربنای تحولات اجتماعی عظیم بوده‌اند.

در طی جامعه‌ی طبقاتی، هر جنس و یا طبقه‌ی حاکم عقاید انسان را به نفع خود تصرف نموده، آن را از علل حیاتی آن مجزا ساخته و با تابو ساختن آنها، علیه جوامع از آن بهره برده است. عقیده که در آغاز اولین گام فکری بود و با سؤال کردن می‌خواست هر چیز را درک کند، به تابوهایی تبدیل شد که فکر را منجمد ساخت و سؤال و درک کردن را ممنوع نمود. این حقیقت به شکلی آشکار در جغرافیای خاورمیانه که اولین بذره‌های تمدن در آن به زمین نشست و رشد کرد به خوبی به چشم می‌خورد. ادیان مختلف که تأثیری عمیق بر تاریخ داشته‌اند، در این سرزمین ظهور کرده‌اند. انسان برای اولین بار بر اساس معیارهای الهی مادر با طبیعت و هم‌نوع خود یکی شد و با نیرویی که از الهی مادر گرفت، اراده و رنجش را به شکل کار در آورد. این پرنسیپها، فکری را که از زنجیره‌های جهالت خالص یافته بود به خدمت زندگی آزاد در آورد. الهی مادر منشا زندگی‌های جدیدی بوده است که افکار از آن سر چشمه گرفته‌اند. اما بدلیل آنکه سؤال کردن انسان و کنجکاوی‌اش بیانی علمی نیافته است به خدمت اراده‌ی یک طرفه در آمده و بدین شکل برده‌داری آغاز شد. عقیده و فکر، کلیشه‌ای شد و تاریخی در جهت مخالف پیشرفت آزاد انسان آغاز شد. تمام آن قوانینی که تحت نام نیروی الهی از سوی حاکمان بر انسان خاورمیانه‌ای تحمیل شد این زنجیرها را مستحکم‌تر ساخت. بدین شکل انسانها با ذات عقایدشان تناقض پیدا کردند. در هر مرحله‌ی جدید انسانها در مقابل بردگی، گرایش‌شان را به آزادی به شکل عقیده‌ی دینی جدیدی بیان کرده‌اند. در نتیجه، انقلابات اجتماعی عظیمی روی داده است. بدلیل آنکه عقیده جنبه‌ی علمی نیافته است، انسانها دوباره به دام حاکمان افتاده‌اند. ادیان، که ارزشهای مادی و معنوی بسیاری برای انسان آفریده‌اند، در مراحل جدید از سوی نیروهای حاکم به شکل ابزار جهت فشار بر جامعه از آنها استفاده شده و کلیشه‌ای شده‌اند؛ تبدیل به وسایلی شده‌اند که انسانها را به جان هم انداخته و با بی‌اراده ساختن آنها، آنها را از خود بیگانه کرده است. ساختار ذهنیت دگماتیک و نظامهای ارتجاعی فئودال تحت نام دین پایه‌های خود را مستحکم کرده و در خاورمیانه به شکل موانع بزرگی در آمده‌اند.

در طول تاریخ پیشرفت عقاید مرد عقاید را در خدمت حاکمیت مطلقش به کار برده و قبل از هر چیز موقعیت مقدس زن را واژگون ساخت. تأثیرات این امر هزاران سال است که ادامه دارد و به شکل هویت ایدئولوژیک جامعه در آمده است. در آغاز فرهنگ عقیدتی بر محوریت زن، در اسطوره‌های کاهنان سومر جهتی مخالف پیدا کرده و بعدها با پیشرفت ادیان به سطحی رسیده است که به تمامی زن را ناتوان نموده است. زنان در صحنه‌ی اجتماعی از هر لحاظ محدود شدند. آنرا عیب و ممنوع

دانسته‌اند و تنها در صورتی اجازه‌ی زندگی داشته‌اند که تنها وظیفه‌شان اطاعت کردن باشد. در کنار تمام این موارد زنان را از پیشرفت فکری منع کرده‌اند و مشارکت زنان در صحنه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غیر ممکن گشته است.

با در نظر گرفتن تمام این موارد که در خاورمیانه تحت نام دین، مطلق گشته‌اند، ساختار دولت و همچنین قالبهای ذهنی، باید مورد تحلیل قرار گیرند و این برای تحلیل ساختار ذهنی انسان و تحول آن بشکل علمی لازم است. بر این اساس تحلیل دین اسلام بعنوان پرطرفدارترین دین در خاورمیانه از لحاظ جنبه‌های دگماتیک آن و پیوند محتوای آن با معیارهای عصر دمکراسی و نیازهای جامعه، وظیفه‌ای عاجل است. بدین شکل با ایجاد عقیده‌ای آزاد، فرد و جامعه‌ی آزاد بوجود خواهد آمد.

مفهوم حرام و حلال تغییر یافته است. در صورتی زندگی حلال و با ایمان وجود خواهد داشت که با شناختی تاریخی، عصر خود را درک کنیم. زبان و فرهنگ آزاد داشته باشیم و در راستای مبارزه با حاکمان، نظامی سیاسی و اجتماعی بوجود آوریم. زندگی بدون این ارزشها که بر اساس عدم شناخت تاریخ و زمان حال باشد، در آن آزادی فرهنگ و زبان وجود نداشته باشد و حق رنج پرداخت نشود، زندگی‌ای حرام و کافرانه است. همچنین پیاده کردن لائیسمی وسیع بعنوان بخشی از توسعه‌ی دمکراسی اجتناب ناپذیر است. تنها بوسیله‌ی رفرمی دینی می‌توان ارتجاع و تخریبات دینی هزاران ساله را سپری کرد. انجام رفرم دینی در کنار لائیسزم، دمکراسی را توسعه خواهد داد و به آن نیرو می‌بخشد. بر این اساس خاورمیانه که زادگاه ادیان بزرگ است به مرکز آزادی عقاید تبدیل خواهد شد.

11- اخلاق:

انسان در اولین شکل‌گیری اجتماعی، قوانین زندگی گروهی را برای اولین بار در بعد اخلاقی ایجاد نموده و در هر مرحله‌ی اجتماعی می‌توان دید که اخلاق دارای نیرویی است که هیچ نیروی سیاسی و قانونی آن را ندارد. اخلاق بیانگر خوبی، زیبایی، اعتقاد به درستی و پایبندی به وجدان و رفتارهای اجتماعی است که جبر قانونی نداشته اما از هر قانونی نیرومندتر است. بنابراین زمینه‌ی مناسبی است که بر اساس ابداع انسان پیشرفت می‌کند. حتی می‌توان اخلاق را نهادینه شدن معنویات اجتماعی نامید. اگر جنبه‌ی پیشرو و آزادیبخش آن در نظر گرفته شود نقش عظیمی در چاره‌یابی بحران موجود انسانیت خواهد داشت و جامعه را به ارزشهای پایدار خواهند رساند.

طرز فکر فاضلان سقراط، مسئولیت فرد در قبال جامعه را بیان می‌دارد و پیشرفتی روشنفکری را برای تمام افراد فراهم می‌کند. اسم رمز این روشنگری نیز، گفته‌ی مشهور سقراط است که می‌گوید "خود را بشناس". یکی از جنبه‌های اساسی فضیلت آن است که فرد معلومات لازم در مورد کار خود را بدست آورد و بدین شکل زندگی‌ی فاضلان داشته باشد. رفتار مسئولانه‌ی فرد، معیار اساسی اخلاق است. این طرز فکر اخلاقی زیربنای آن توسط زرتشت پایه‌گذاری شد و جنبه‌هایی از آزادی را در خود دارد. این طرز فکر اخلاقی باعث می‌شود که فرد برای خود تعیین سرنوشت نماید. این در حالی است که در طرز فکرهای قبلی تنها می‌توان بر اساس قوانین مقدس قبلی اقدام کرد و جز این نمی‌توان اندیشید. در نظامهای عقیدتی این خدایانند که هر چیز را بشکل مطلق می‌سازند. فرد حتی حق ندارد که صاحب سایه باشد و این

جوهر فلسفه‌ی بندگی و بردگی است. این مسئله‌ی جالبی است که چگونه این فلسفه، فرد و جامعه را به بند کشیده است. رفتار اخلاقی منشاء گرفته از اسطوره و عقیده‌ی دینی، با بهره‌گیری از ویژگیهای رسوم کهن بر رفتار فرد حاکم است.

در مرحله‌ی بعد از نوسنگی، وابستگی ایدئولوژیک وجود دارد که با وجود جنبه‌ی تعاون آن، فرد با وابستگی روحی و ذهنی به (قدر)، به زنجیر در آمده است. این طرز فکر اخلاقی که راهبان برده‌دار آن را به جامعه تزریق کردند، نقشی اساسی در ادامه‌ی حیات نظام داشته است. در واقع زرتشت، بودا و سقراط به این دیدگاه اخلاقی حمله کردند. به همین دلیل می‌توان آنان را اصلاح‌طلبان ارادی نامید. شاید آشکارا به مقابله با خدا یعنی تمدن برده‌داری اقدام نمی‌کنند اما در واقع اقدامات آنها در راستای متلاشی ساختن این نظام به سمت آزادی است. در قرون 5 قبل از میلاد، این اقدامات سرعت بیشتری می‌گیرد و راه را برای اخلاق و رفتار کنونی ما هموار می‌سازد. در روزگار ما هنوز این مشکل ادامه دارد. طرز فکر اخلاق آزاد، بر اساس فردیت - که در مقابله با طرز فکر اخلاقی نظام برده‌داری بوجود آمد - در واقع فرد را بیشتر به اسارت کشاند. تحلیلی عمیق راجع به این طرز فکر اخلاقی که در تمدن اروپا به اوج خود رسیده است و ارائه‌ی آلترناتیو برای آن، الزامی است. اگر این اخلاق فردی - که علم و تکنولوژی از آن پشتیبانی می‌کنند - تحلیل نشود مصیبت‌های بزرگی بوجود می‌آید. در قرن 20 دیدم که جنگ‌های خونینی درگرفت، طبیعت در حال تخریب است و وحشتی عظیم انسان را تهدید می‌کند.

ساختارهای جوامع سنتی و ارتجاعی که شخصیتی محافظه‌کار در زن بوجود آورده و معیارهای اخلاقی آن، زن را محدود می‌سازد، در کنار برخوردهای جوامع مدرن که فرد و جامعه را متلاشی ساخته و اخلاق را از بین برده است، بیشتر از تمام قشرهای جامعه زندگی و شخصیت زن را نابود کرده است. بنابراین روابط و برخورد اخلاقی جدیدی که آزادی، زیبایی و خوبی زن را توسعه دهد، در هر جای دنیا لازم است. برخوردی اینگونه رفتارهای ارزشمندی را در جامعه توسعه خواهد داد.

نتیجه:

قرارداد اجتماعی که ما مبانی و دیدگاههای خود را نسبت به آن بدین شکل شرح دادیم موضوع اساسی بحث در کنگره‌ی چهارم **حزب زنان آزاد** بود. دست‌آوردهای ما و سطحی که به آن رسیده‌ایم، نتیجه‌ی مبارزات آزادیخواهانه‌ی خلق کرد است. این مبارزه در راه آزادی که بر اساس مبارزات و گرایش‌ات آزادیخواهانه‌ی **رهبر آپو** گسترش یافت، امروزه در حال به ثمر نشستن است. مبارزاتی که از همان کودکی برای زن حقی برابر و یکسان قائل بود. تمام این مبارزات در راستای جواب دادن به این سؤال بوده است که **فرد و جامعه باید چگونه زندگی کنند؟** مشارکت زنان در مبارزه در واقع نتیجه‌ی این برخورد مبارزاتی است. ارتش زنان، کمیته مساوات و آزادی، اراده و آگاهی ذاتی، سازماندهی‌های ویژه، میهن‌پرستی، تاسیس اتحادیه‌ی آزاد زنان کرد، حزب زنان کارگر کردستان و در آخر تاسیس حزب زنان آزاد، اقداماتی در راستای دستیابی به زندگی و انسانی آزاد است. تمام این اقدامات هر کدام بخشی از قرارداد اجتماعی را تکمیل کرده‌اند. امروزه نیز ما خواستار آنیم که این نتایج را به جامعه منتقل سازیم. در این راه پروژه‌های وسیعی را ارائه خواهیم داد و هدفمان توسعه‌ی مبارزه می‌باشد. بنابراین این اعلامیه، فراخوانی برای تمام مؤسسات و نهادهای مرتبط در راستای توسعه‌ی قرارداد اجتماعی است. هدف ما آغاز بحثی جهت درک و مشخص سازی بهتر قرارداد اجتماعی است. زیرا این قرارداد تنها از طریق بحثهایی بوجود می‌آید که تمام اقشار جامعه انجام می‌دهند. می‌توان در جلساتی با وسعت بیشتر راه‌حلهای لازم و اراده‌ی مشترک تمام اقشار را مشخص ساخت. شاید این قرارداد اجتماعی که زنان در کنار قشرهای دیگر جامعه بر اساس نیازهای خود آن را مطرح می‌کنند برای مدتی طولانی قراردادی یکطرفه باقی بماند. زنان با داشتن طرز فکری در راستای زندگی مشترک می‌توانند آن را به تمام اقشار منتقل کنند. این در واقع به معنای آغاز مبارزه‌ای سخت برای زنان است. این به معنای تلاش در راستای تحولات ریشه‌ای در جامعه است. همچنین جهت صحیح مبارزات دمکراتیک را نیز مشخص می‌سازد.

بر این اساس:

- 1 - تمام اقشاری را که جهت دستیابی به آزادی و برابری نیازمند قرارداد اجتماعی هستند
- 2 - تمام خلقهای خاورمیانه را که وارث فرهنگ الهی مادراند اما امروز محکوم به زندگی‌ای هستند که لائق آن نیستند
- 3 - تمام زنان جهان که خواستار دستیابی به آزادی و هویت خویش هستند و در این راستا مبارزه و تلاش می‌کنند

4 - تمام زنانی که در این مورد تخصص دارند و تحصیل کرده‌اند را به این مسئله دعوت می‌کنیم که جهت توسعه دادن قرارداد اجتماعی در بحثها و جلسات مربوط شرکت کرده تا بتوانیم قرارداد اجتماعی صحیحی، بر اساس آزادی و برابری را برای جامعه ارائه دهیم.

ما اعضای حزب زنان آزاد، زنان کرد و تمام زنان جهان با عشق به عدالت و صلح و با تکیه بر ریشه‌های تاریخی مان این وظایف را انجام می‌دهیم. ما به این مسئله اعتقاد داریم اما باید این امید و اعتقاد را به تمام زنان انتقال دهیم. زنان نیروی اساسی دمکراتیزه کردن سیاست و جامعه هستند. دیگر زمان آن رسیده است که انرژی نهفته را در راستای صلح و دمکراسی بکار گیرند. زمان انتقام گرفتن از بردگی هزاران ساله و سرکوب فرا رسیده است. گسترش نهادهای جامعه‌ی مدنی، عدم سازماندهی هزاران ساله را پایان خواهد بخشید. شعار ما این است « سازماندهی زنان برای رسیدن به صلح و آزادی». نیرو و فعالیت زنان در راستای صلح و آزادی، دوباره زن را زیبا خواهد ساخت. زنان می‌توانند قرارداد اجتماعی جدید را عملی سازند.

هنگامیکه اینانا (مه) هایش را طلب نمود، در واقع آنچه را که در انقلاب زراعی ابداع کرده بود و حقش را خواست. اینانا تنها یک الهه‌ی عشق نیست بلکه الهه‌ی مبارزه نیز هست. هر چند نیز شکست خورده باشد اما بر اساس عقل خود به مبارزه می‌پردازد. ما بعنوان نوادگان ایشثار بعد از سالها تحمل درد و رنج در این سرزمین (مه) های اینانا را که شامل عشق و زندگی ماست از نظام مردسالار دزد پس خواهیم گرفت. بنابراین قرارداد اجتماعی، قرارداد باز پس گیری ابداعات انسان و (مه) ها، یعنی همان قوانین مقدس است. (مه) های اینانا شامل (درستی، هنر، موزیک، قهرمانی، قدرت، عشق، آگاهی، صلح، جستجو، فضیلت، عدالت، قرار، پیروزی، احتیاط و خوبی) بود. با توجه به بازپسگیری اینها، می‌توان مفهوم قرارداد اجتماعی را درک کرد. با توجه به این مسائل می‌توان دریافت که ما در زیر درختی با ریشه‌های محکم قرار داریم که هنوز برای ما میوه می‌دهد. قرارداد اجتماعی زنان به معنای پرورش این درخت و تقسیم محصول آن با تمام انسانیت است. همانگونه که الهه‌ها هزاران سال قبل، با مبارزه و جنگ به پیروزی رسیدند ما نیز به همان شکل پیروز خواهیم شد.

انسانیت بوسیله‌ی زنان سازمان یافته و با تکیه بر

وجدان و قلب زنان به پیروزی خواهد رسید.

با درود و سلامهای انقلابی

حزب زنان آزاد

اول سپتامبر 2002